— روز بیست پنجم ماه ژانویه سنهٔ هزار و هشتصد و نود و هشت
مسیحی — عزیمت از طهران در هوای پُر از برف که
هیچ امید آسودگی و خاطر جمعی نیست از برای مسافرت
ایران در این فصل

از برای مصاحبت در این سفر همراه بُردم عباسعلی را که خدمتگذاری
صدیق و باوفا بُود تا هم مترجم زبان باشد هم مواظب اشیائیکه
از این سفر باز خواهم آورد

تا قم چیز تازهٔ بنظر ما نرسید مگر مسند برف که فرو پوشیده بُود
اراضی آن ییلاقات را سوای سواحل دریاچهٔ قم را که هوای
آنجاها بالنسبه ملایم تراست و بهمین جهة همیشه گذرگاه شبانان
چادر نشین آنحدود و مرتع بزهای کوهی است که چُون برف

روی علوفه و غذای آنها را گرفته است لابد از کوهسار بدان
محل پائین آیند

در حوالی این دریاچه زراعت هیچ نیست و حال آنکه عمل فلاحت
در آنجا ممکن است اما نه زراعت حبوبات بلکه غرس اشجار
با مراقبت تا در آنجا جنگلی احداث شود که خیلی خوب ترقی
و نمو نماید اما باید نهالهایش از اشجار اصلیه ایران که خوب
در آب و هوای ایران تربیت میشوند انتخاب کرد از قبیل
چنار بخصوص عقاقیا توت و غیره و غیره اما آنچه من فتوی
میدهم اینست که باید در آنجا مقدار زیادی نهال کاج غرس
کرد زیراکه زمین شن زار مستعد و قابل است از برای نمو
این نوع درختهای سخت که هم خشکیدن در آنها نیست

و پس از بیست سال جنگل عظیمی از آنها تشکیل خواهد شد
چون این جنگل نزدیک پای تخت واقع خواهد بود که همیشه محتاج
چوب و زغال هستند البته جنگل مذکور رفع این احتیاج را
خواهد کرد و میتواند در ضمن هم اسباب دخل خوبی بشود از
برای دولت زیراکه شکار در آن محل فراوان است در صورتیکه
قطعات ممتاز آنجا را شکارگاه مخصوص اعلیحضرت قرار بدهند
میتوان قسمتهای دیگرش را اجاره داد بکسانیکه خیلی مایل
شکار هستند البته آن اشخاص پول زیاد خواهند داد از
برای اینکه در آنجا بروند و باختیار شکارهای بزرگ بنمایند
که این نوع شکار معمول نیست در ایران

بیست و ششم ژانویه

پس از عبور از تپهٔ صحرای وسیع قم برما نمایان شد ..
این صحرا هم چون سواحل دریاچهٔ قم لم یزرع است اما اینجا نیز
قابل زراعت هست بلکه زحمات اینجا از برای فلاحت
نسبت بسواحل دریاچه نصف است زیرا که قسمت جنوبی
این صحرا تمام در یکطرف رودخانه واقع شده است و از برای
زرع حبوبات ممتاز است وقسمت شمالی آن از برای غرس
اشجار و احداث جنگل انسب است
مقدار آبهای زیادی که همیشه در این رودخانه جاریست و فایده
در شنها مفقود میشود خیلی مفید و بسیار مکفی است
از برای مشروب کردن این صحرا

باعتقاد من کسری در آب و نقصانی در خاک مرغوب این ولایت
نیست مگر فقدان اقدام و تکاهل بازوها
از دور مشاهده نمودیم قم را با گنبد متبرکه طلا . برجها
و گنبدهائیکه از هر گوشه این شهر بلند شده اند روشن دارند
حال اموات این مشهد معظم را . سواد این شهر
مقدس عزت و احترام میآورد حتی از مردمان کم تعصب هم
شهری بظاهر فقیر آبش فراوان تقریباً حاصل خیز
اما زراعتش ناقص

بیست و هشتم ژانویه

از قم تا کاشان چیز تازهٔ بنظر نرسید مگر اراضی مرغوب
حاصل خیز این شهر کوچک پر صنایع اهل اینشهر مخصوصاً

در صنعت ابریشم کاری قابلند

در کارخانه جات اینها فرشهای تمام ابریشم بافته میشود

ایشان میتوانند اوّل طبقه واقع شوند در سلسلهٔ کسبهٔ ایران

در اینجا اینمرتبهٔ اوّل است که من تماشا کردم دقّت در عمل رشوه را

یعنی استعمال هر نوع خاشاک و رشوه در کار فلاحت

و اینطریقهٔ کلیّه ایست که هیچ حاکمی در تمام ولایتش قادر نیست

که منع اینعمل را بنماید   از اینجا معلوم میشود که این ضرب المثل

قدیمیکه در فرنگ معمول است حق است ضرب المثل

این است   (رد کن بسوی زمین هر چیز را که زمین داده است)

در تمام ولایاتیکه من در مدّت اقامتم در ایران تماشا کرده ام

در همه دهات دیده ام که بر در هر طویله توده های رشوه و خاشاک

از پسر تا پدر خرمن کرده اند

هیچ کس شکّ ندارد از فایدهٔ عمدهٔ که از استعمال رشوه

پیدا میشود   بلکه چنین میپندارند که این توده های خاشاک

خورده های طلا است که در ب طویله ها و خانهای ایشان

خرمن شده است

از برای چه این اعمال قدیمی هنوز معمول است ......

از برای چه زارعین و دهاقین اینقدر فقیر و بی شوق میشند ...

از برایچه قسمت زیادی از رعایا ترک زراعت کرده اند ....

از برایچه اینهمه اراضی لم یزرع افتاده است ....

تمام این سؤالات مهمّه از برای جذب دقّت سلطنت

اعلیحضرت شاهنشاهی است

اینک وقت است که در اینجا جلوه بدهیم کلام معروف یکی
از صرفه جویان فرانسوی را که گفته است (زراعت پستان مملکت است)
اصلاحات و استعمالات ملزومه را نباید از رعیت منتظر بود
بلکه باید از جانب دولت مترصد بود آنهم در انتخاب بااثرین
و اجزای مباشرین
اغلب از حکام خیلی قابل افزودن بر مالیات هستند ولی
هیچیک نمیتوانند دستورالعملی برعیت بدهند که رعیت بواسطه
بتواند مالیات مقتضیه را تحصیل کرده بپردازد
حکام باید بدانند و منتشر سازند اعمال ملزومه فلاحت را
و از در صدق و راستی نفوذ داشته باشند در کار زراعت
این است کار خیر و اسباب آبادی همه مملکت .

چنانچه حکام قابل هستند که با دست از مردم چیز بگیرند باید
نیز که بتوانند با زبان چیز بمردم برسانند
باید حکام نفرستند نواب خود را در هر طرف از بلوکات تا پند
و دستورالعمل دهند ریش سفیدان و رؤسای قراء را
تغییر در رسومات قدیمه —
ترقی دادن در کار زراعت —
مواظبت در تناسل حیوانات اهلی در وقت جفت گیری —
تنقیه کامل در سلسله قنوات برای سهولت جریان آب
که این نکته اهمیت کلی دارد در وقت آبیاری چنانچه
هر قدر زمینی را که از جوب پاک نشده مشروب میشود دو
ساوی آنرا میتوان با مجاری پاک شده و قنوات

تنقیه شده مشروب ساخت

و عدهٔ از مسائل دیگر هست که اهمیتش کمتر از مطالب مذکوره نیست

امّا راجع بشغل من نیست که بتوانم آنها را شرح دهم

وقتیکه این رسومات معمول شود آنوقت حکّام میتوانند بر مالیات

بیفزایند زیرا که بر ترقّی فلاحت افزوده اند و آنوقت است

که حکّام شرف میدهند اوامر و مناصب خود را در ولایات

بیست و نهم ژانویه

امروز اینقدر برف در کوهسار باریده است که راه عبور مسدود است

و ما باید راه کرمان را در پیش بگیریم این راه صحرا و کم آبادی است

امروز را تا عصر راه رفتیم تا رسیدیم بدهی که موسوم بده

آباد است خرابه هائی در آنجا هست که علامات

قصری یا عمارتی قدیم است قطر دیوارهایش هفت الی هشت

میشود بنیان دیوارهایش نشان میدهد که در قدیم اینجا قصر

محکمی بوده است اگرچه آنجا مخروبه است امّا چند خانواری در

اینجا مسکن دارند ساکنین آنجا برج خرابها را از برای سکنای

خود انتخاب کرده اند تا بتوانند با سرمای شبها در آن بیابان

زیست نمایند مأمن آنها در این ویرانه شبیه است بآشیانهٔ جغدها

در هنگام شب که آنها از کلبه های خود گون روشن کرده در دست

در تاریکی شب عبور و مرور مینمایند خیلی موثر و اندوهناک است

سی یکم ژانویه

بیابانی در پیش داریم که دو روز در وادی آن راه پیمودیم و چیزیکه

اهمیتی داشته باشد بنظر ما نیامد مگر نظر که این بلد معروف است

بیشتر بواسطهٔ کلاپیهای خوب آنجا شب را در کاروانسرائی

خوابیدیم که بحکم مادر ناصر الدین شاه آن کاروانسرا را ساخته

بودند از سبک بنائی جدید الطرز او معلوم بود که راست است

این کاروانسرا را مادر شاه ساخته است

دویم فوریه

امروز در حوالی اصفهان هستیم که در آنجا زراعت تریاک خیلی معروف

و مبسوط است و اسباب تمول و آبادی اینولایت شده است

این زراعت خیلی مرا پسند افتاد و نیز توانستم تحصیل کنم

قدری از قوانین و دستور العملهای متعلق باین کار را

سیم و چهارم فوریه

اصفهان شهر عظیمی است بحصار و حد اسمی معروف دارد

بدون رسم اما بلاشک در زمان قدیم بطور بوده است

نظر بعمارات قدیم شاه عباسی و سایر ابنیهٔ قدیمه که اهمیتشان

کمتر از عمارات شاه عباسی نیست و با وجودیکه قرنها بر آنها

گذشته است هنوز بطرز و اسلوب سلطنتی باقی هستند

معلوم میشود که جایگاه سلاطین سلف بوده است .

اما اگر ما اضافه نمائیم بر این علامت ها آثار باقی مانده باغات

اصفهان را آنوقت در دست داریم تمام چیزهائیها را که دلیل‌اند

بر اینکه اینشهر یکی از شهرهای تاریخی بوده است

از باغاتیکه در سابق اینقدر معروف بوده اند امروز چیزی

باقی نمانده است مگر سایهٔ چنارهای صدساله در کنارهای

دو خیابان عمدهٔ این شهر اما از این بعد این اشجار هم

تا اندک زمانی بیشتر نخواهند ماند زیرا که هر ساله مقدار زیادی از آن

چنارها را میبُرند و میبرند

در فرنگستان این آثار شریف تاریخی را مثل اشیاء متبرّکه

محفوظ و محترم میدارند

— چیزهائیکه در اصفهان قابل مذاکره است ازین قبیلند —

۱ — شهرش کثیف و کم مواظبت ....

۲ — خلق اصفهان خلیق و اندکی تندخو .....

۳ — دو پل بسیار ممتاز ....

۴ — دو مسجد بسیار عالی ....

۵ — پستخانه با اسم از فرط کثافت ..

امتعه اصفهان ازین قبیل است

گز باقلوا اسلحه و یراقش مرغوب و مطبوع همه جا و همه

کس است فروش امتعهٔ مذکوره با تجارت تریاک اسباب

رفاهیّت و معاش اهل اصفهان است

تا اصفهان مسافرت من با کالسکه بود بهمین جهة هشت روز

وقت من تلف شده بود چونکه هوا مساعد و راه صاف

بود و سواری اسب را دوست میداشتم از خستگی سواری ام

باکی نداشتم مخصوصاً در مسافرت هم عجله داشتم بنابراین

کالسکه را عود بطهران دادم و پس از دو روز اقامت

با اسب پست از اصفهان حرکت کردم

ششم و هفتم و هشتم فوریه

در عرض راه شیراز چیزیکه قابل نوشتن باشد ملاحظه نشد

مگر مشهد مادر سلیمان در حوالی کوههای تخت جمشید خرابهای
تخت جمشید مشهور و مستغنی از تعریف است

نهم فوریه

حوالی شیراز ابتدای حزن و فقر و پریشانی این رعایای بی‌ما است
زیرا که مدّت ده سال است گرفتار ملخ شده اند که همه ساله میایند
و گندم و جو آنهارا سبز نرسیده روند و نارسید میجوند . وقتیکه
ملخها این درویدن و جویدن را تمام میکنند چونکه هنوز وقت
تخم گذاشتن آنها نرسیده است در مرتع و چمنهای آنجا
میریزند و هیچ تلف میکنند قوت رمه و حیوانات آنهارا
که مجبوراً در کوههای خشک و بی علف پراکنده میشوند که در آنجا
هیچ علوفه و آذوقه یافت نمیشود و آن حیوانات نمیتوانند ریشهٔ

خشک یا شاخه اشجار بخورند پس آن حیوانات زبان بسته
خیلی موجب ترحّم هستند
اینمردم با همیّت تحمّل این غارت را میکنند و قادر بر دفع او نیستند
می بینند ثمرهٔ زحمات سالیانه شان را که در چند ساعت ملخها
میخورند و از برای تکمیل حزن و پریشانی آن بیچاره ها نیز دیده میشود
که همان ملخها در املاک ایشان تخم میریزند تا از تخمهایشان در سال
آینده هزار مقابل امسال ملخ تولید شود و این غارتگری بیشتر از پیشتر
گردد . بزرگان اینولایت تمام در حال یأس و بی نوائی هستند
تقریباً تمام اینولایت مسخّر این آفت خدائی است
کسیکه هرگز ملخ خواره گی را ندیده باشد بهیچوجه نمیتواند تصوّر
آنرا نماید بهیچ چیز نمیتوان اورا بهتر شبیه کرد مگر با برطوفانی

که تمام روی آسمان را بپوشانند و چون بنشینند بهمین قیاس زمین در
زیر آنها هیچ پیدا نباشد چند دقیقه کافی است که هر حاصلی را تا
ریشه بخورند و بتدریج محصولات را قطع کنند و پیش آیند و چون
گیاه و حاصل محلی تمام شود از آن محل بمحل دیگر پرواز کنند
در مصر و افریقا اقدامات لازمه از برای دفع این آفت بعمل آمده است
تصرفات علمی هم در آن اقدامات داخل شده بوده است
معهذا هنوز نشنیده ام نتیجهٔ که دافع این بلا بشود بدست آمده
باشد

دویم فوریه

هشت فرسخ بشیراز مانده من خیلی متعجب شدم از اینکه دیدم سواری
بتاخت از شهر میآید و کاغذ از طرف حکومت برای من آورده است

که من در ارک پیاده شوم و مدت اقامتم در شیراز نیز در ارک
منزل داشته باشم . پس من در ارک پیاده شدم و در آنجا
منزلی از برای من مهیا کرده بودند
طرف عصر حکومت مرا احضار کرد از برای اینکه مرا مطلع کند که
تلگرافی از جانب اعلیحضرت شاهنشاه رسیده است
و در آن تلگرام حکم شده است که من در شیراز بمانم تا احکامات
جدیده از طهران برسد
پس از آن حضرت والا بسیار سئوالهای مختلف از من نمودند
که هیچ راجع بعلم گیاه شناسی نبود و نسبتی با کار من نداشت لهذا
هر کدام را نوعی از خود رد میکردم
چون دیدم بدون سبب شایسته مسافرت من تاخیر میافتد

اندکی ملول شدم و صورت تلگرام را خواستم بعد از
حضرت والا مرخصی خواستم و تشکر کردم از اظهار مهربانی که نسبت
بشخص من مبذول نمودند و اظهار تأسف کردم از اینکه نمیتوانم زمان
زیادی در خدمت ایشان بمانم و نظر بحکم اعلیحضرت شاهنشاهی
ممکن نیست که مسافرت خود را تأخیر بیندازم

دوازدهم فوریه

مفارقت میکنم از این شهر قشنگ شیراز در حالتیکه عبور میکنم
در بازاری که بدون اغراق قشنگ ترین بازارهای ایران است

چهاردهم فوریه

بالاخره رسیدم به شیف در این نقطه مسافرت با مال تمام میشود
یعنی در اینجا باید از قاطر پیاده شد و بر کشتی سوار شد

در اینجا سختی های عظیم در پیش داریم . از برای حمل مال التجاره
و نقل مسافر از ساحل شیف تا بندر ابوشهر قریب بیست نفر
عمال و مزدور در اینجا حاضرند که همه دزدان بی پروا و طراران بی
انصافند چنانچه هر قسم اجحاف و بی انصافیکه میل آنها است
بعمل میآورند نسبت بمسافر بیچاره ئیکه لابد است باستعانت
آنها سفر نماید و زیر دست آنها باشد اغلب این اشخاص
از اعرابند و نیز تفنگ چی هائیکه از جانب حکومت مقرر شده اند
از برای حمایت مسافرین با آن طرارها شریک و همدست هستند
منکه از جانب اعلیحضرت شاهنشاهی مأموریت داشتم
با وجودیکه خودم را معرفی کردم و شغل و منصب خود را گفتم جواب
این شد که اینطایفه نه از حاکم میترسند نه از حکم حاکم

طریقه این عملجات بطور واضح در ذیل است مثلاً هرگاه مسافر دو نفر
رفیق باشند عملجات یکنفر از آنها را که اولویت داشته باشد در قاتو
میبرند و دیگری را با اشیاء و اسباب سفر بر روی زمین میگذارند و در همین
بین مشغول تعیین قیمت کرایه میشوند
نرخ کرایه نسبت بشأن اشخاص است اختلاف قیمه کرایه از
دو تومان تا ده تومان بلکه زیادتر هم میشود
اگر مسافر نخواهد این اجحاف را قبول کند آنوقت خودش را که
در قاتو است میبرند و رفیقش را با مایحتاج سفرش را در زمین میگذارند
و اگر مسافر از تفنگچیها طلب معاونت کند آنها قبول نخواهند کرد
زیرا که تفنگچی اگر حمایت کند دیگر در این شلتاق و اجحاف سهمی ندارد
در این صورت مسافر مجبوراً بتقاضای آنها تن میدهد

باین امید که چون به ابوشهر برسد شکایت این طایفه را
بحکومت عرضه خواهد داشت اما افسوس که بی‌فائده است
هیچ نمیتوان منتظر دادخواهی شد یا در امید بسیاست
رسیدن آن طایفه ماند زیرا کسانیکه حق دادخواهی و سیاست را
دارند با این طایفه همدست هستند اگرچه برای جلب منفعت هم
نباشد از کثرت مسامحه و بی مبالاتی در ریاست نمیتوانند
دم بزنند

تماشای این هنگامه مرا باز داشت بر اینکه حکایتی که پیش از این
در منزل دوم یا سیم بعد از اصفهان بر من گذشته بود و هیچ میل
نداشتم ذکر کنم در اینجا آنرا شرح دهم.

— در چاپارخانه دوم یا سیم بعد از اصفهان در وقت غروب

آفتاب با چاپارخانه رسیدیم من خیال داشتم یکمنزل دیگر هم بروم
آنوقت بخوابیم نایب چاپارخانه گفت من شما اسب میدهم
مشروط براینکه بروید پیش تفنگچیها یکه در این نزدیکی منزل دارند و دو نفر
ازان تفنگچیها را با خود بردارید زیرا که در این حول و حوش راه ناامن است
واحتمال خطر دارد من با او قول دادم که این کار را خواهم کرد پس از چاپار
خانه سوار شدیم و رفتیم تا رسیدیم بمحلیکه ده نفر تفنگچی منزل دارند
من از رئیس ایشان دو نفر تفنگچی خواستم رئیس مضایقه کرد با این
بهانه که شب را نمیتوان رفت درهمین جا بخوابید فردا صبح تفنگچی با
شما خواهد آمد

این کار من نبود که شب را بخوابم در منزل اشخاصیکه صورتهای
موحش داشتند و از چشمهای ایشان آثار حرص و طمع معلوم

بود البته در پیش خود گمان میکردند که خوب جوجه بدستشان افتاده
که چون بخواب رود او را پی پر و بال خواهند کرد ——

من خودم مایل بودم که در اینجا نمانم و بی تفنگچی ازین منزل بگذرم اما
چون رئیس تفنگچیها سخت مانع شد لابد شدم که در اینجا بمانم با این خیال
که خورجینم را زیر سرم میگذارم و با امنیت میخوابم تقریباً نیم ساعت
بعد بیدار شدم شخصی بندهای خورجینم را بریده بود و مشغول انتخاب
اشیاء بود من بازوی او را گرفتم و خواستم نگاه دارم او خود را
از دست من خلاص کرد و در رفت من دیگر نتوانستم او را پیدا
نمایم در میان این ده نفر تفنگچی که هر یک را که میگفتم دیگری میگفت این
آن نبوده است

لابد من برگشتم و بر روی خورجین در انتظار صبح نشستم اما این دفعه

بدون اینکه خواب بروم روز و روز در دست و نگران اطراف بودم

ازین قضیّه معلوم میشود که امنیّت مسافرین در دست چه نوع

اشخاص واقع میشود

اعتقاد من امنیت اشخاصیکه مأمور محافظت راه میشوند نیستند

مگر دزدهائیکه حمله میآورند و غارت میکنند مسافر را و هرگز

آنها را نمیتوان یافت زیرا که هیچ رسم نیست که بکاوند آنها را

و هرگز کاویده نمیشوند و منازل مستحفظین طرق

علاوه براین رفتار این اشخاص نسبت بمسافرین خیلی زشت

و غلط است   اولاً خیلی بدخو و تنبل هستند و تا سه دفعه الی چهار

دفعه مسافر اصرار نکند او را همراهی نمیکنند و چون زیاد اصرار شد

آنوقت خواهش انعام میکنند امّا درباب انعام اگر دیر بآنها برسد

جلو اسب مسافر را سخت میگیرند مسافر مجبور است که انعام آنها را

زودتر بدهد تا زودتر از دست آنها خلاص بشود

بهیچ مرافعه یا محاکمه نمیتوان این راهبانان را تهدید کرد و اطمینان

حاصل نمود   نه از رئیس شان میترسند که ایشان را اینطور آزاد و مختار بحال

خود بازگذاشته است نه از خدا میترسند

من نمیتوانم بیشتر ازین جذب کنم دقت نظر مبارک اعلیحضرت شاهنشاه را

در این باب که مسافر بهیچوجه در امنیّت نیست زیرا که ممکن است بروز بدی

سختگیری زیادی برای حکومت روی دهد

چهاردهم نوزیه

ابوشهر   در اینجا من نمیتوانم بیش از یکروز بمانم زیرا که جهاز فردا

حرکت میکند — این شهر شهر کوچک قشنگی است منظر مطبوعی

دارد بطرف دریا شهریست ظاهراً آباد جمعیتش فراوان امّا وسعتش
کم زیرا که خانه هایش همه مطبّق و جمع بهم و ملل مختلفه در مجاورت هم منزل
دارند چرا که شبه جزیرهٔ کوچک و محدود بدریا میباشد
وسعت کوچه های کوچکش که معابر عام است کافی نیست از برای
رسانیدن هوا بخانه های متراکم بهم و جمعیت کثیرش مخصوص در تابستان
بی اندازه گرم میشود چنانچه بمقیاس میزان الحراره بچهل و پنج درجه میرسد و این پایه
درجه حرارت خیلی بالا است از برای فرنگیها امّا ایرانی ها و اعراب تاب میآورند
بدون سختی و زحمت بلکه ظاهراً مینماید در آن هوا هم خوشند
((مترجم عرض میکند هیچکس آنگرما را خوش ندارد بلکه از روی لزوم و لابدی زیست میکنند))
در این سرحد کوچک که ظاهراً امن و آرام است من میتوانم اثبات نمایم
که تخم بی نظمی و اغتشاش در خانهٔ تاجرباشی خانه گرفته است

و من از جانب موثّقی مطّلع شدم که این رئیس تجار میل دارد که رئیس
بوشهر باشد و هیچ قسم مانعی رفع نمیکند این غرور و هوا و هوسش را
چنانچه اگر حاکمی بخواهد که بدون میل و اجازهٔ او تکالیف خود را بعمل بیاورد
اقسام گنگاشها و اغتشاشها از برای انکسار این حاکم پیدا خواهد شد
بلوائیکه از جانب این تاجرباشی بواسطهٔ اجزاء الواطش نسبت به
قونسولهای خارجه میشود از آنجمله بلوائیست که در ژانویه گذشته نسبت
بقونسولخانهٔ فرانسه شده است
از برای اینکه صدق مقال من بهتر معلوم باشد الحاق میکنم که من این
خبر را از شخصی اخذ نموده ام که بیغرض است و آنشخص قونسول دولت المان است
در بوشهر

شانزدهم فوریه

بندر لنگه که بندر دویم است و مال ایرانست اهمیت زیاد ندارد

هفدهم فوریه

بندر سیم مسقط سوادش بسیار دلکش است و حصارش از سنگهای
سیاه قشنگ است اما داخل شهر اگرچه نمیتوان آنرا شهر خواند
زیرا که بغیر از چند خانه از تجار فرنگی خانهایشان همه کثیف و بیشتر منازلشان
در کپرها است که از برگ های نخل خرما ساخته اند . بازاری دارد که از
اهل شهرش کثیف تر است . چهرهٔ مردمان مسقط از برای غربا
مهیب تر است از صولت شیرهای آنحدود همه تلخ گو و ترش رو
همه وحشی همه غریب آزار و بی تمدن
در اینجا من میتوانم بیشتر معتقد بشوم در باب اعتمادی که همیشه نسبت
بطایفهٔ ترک داشتم — من این عادت را ندارم که آنچه را که در خاطر

دارم خلاف آنرا بگویم حق من است که این مطلب را ذکر کنم که از وقتیکه
در ایران مسافرت کرده ام تاکنون بجز تحسین و تمجید چیز دیگر از ایران
نمیتوانم بگویم خصوص از مهمان پرستی که در همه جای ایران دیده ام
گذشته از آنهم حرمتهائیکه نمیخواهم ذکری از آنها بشود در هر جای از ایران
حتی در دهات کوچک هم مهربانی و خوشخلقی و غریب نوازی دیده میشود
با یک نوع ادب مخصوصی . چونکه در هیچ مملکتی این صفات را ندیده ام
حتی در فرنگستان هم پس من میتوانم اقرار نمایم که اگر ایران
در بعضی حالات پست تر از فرنگستان است اقلاً میتواند خود را از امثال
آنها بدارد بواسطهٔ ادب

هیجدهم فوریه

بندر عباس چهارم بندر است — این بندر خیلی معمور است

اشیاء خارجه بیشتر ازین بندر بداخله میرود از راه کرمان   این بندر
در محل تلاقی تنگه هرموز با خلیج فارس واقع شده است این محل از برای
سیاحت کشتی بسیار مناسب اتفاق افتاده است عمدهٔ اعتبار این بندر
از اینجهت است . گرمای این بندر معروف است . حرارتش باعلا درجه است
چنانچه در بیست و هشتم ماه ژوئیه ۱۸۸۶ مسیحی دو ساعت بعد از ظهر در سایه
مقیاس میزان الحراره بشصت و چهار درجه رسیده است در این بندر
در چهار ساعت بعد از ظهر همین روز آب مردابهای بندر مذکور بحرارت
سی و هفت درجه رسیده بوده است

در بین مسافت بندر عباس و بندر گراتیه این اولین دفعه است
که من کاسه پشت دریائی و بالن را (قسمی از نهنگ) تماشا
میکنم کاسه پشتهائیکه قطر کاسهٔ آنها تقریباً از هشت سانتی متر تا نه سانتی متر

میشود اما بالن (نهنگ) که در فرق سرش سوراخی دارد که آب
مثل فوارهٔ عظیمی از آن سوراخ متصاعد میشود چنانچه هرگاه بروی
سطح دریا میآید و نفسی میکشد مقدار زیادی آب از سوراخ کله‌اش
فوران میکرد و باطراف پاشیده میشود طول بدن بالن کمتر
از هشت متر الی شش متر نمیشود   اتفاق افتاد که ما متعجب شویم از
دیدن یکی از آنها را خیلی نزدیک در روی سطح دریا   در نظر اول
هیکل مواج این حیوان بجهاز غرق شده میمانست اما چونکه چشم
کاپیتن (ناخدا) عادت داشت بدیدن او اغلب زود
بما نشان داد که این بالن است   در محاذی پشت آن حیوان
مرغهای بسیار در پرواز بودند بهوای شکار حیوانات ریزه و خرده
گاهیکه در پشت بالن هجوم داشتند

بیست ویکم فوریه

بندر گراتیه — بعد از سخت گیریهائیکه علی الرسم در باب رسیدگی
در بنه و اسباب مسافر از طرف صاحبمنصبانیکه در مدخل بندر بعمل میآید.
چون صاحبمنصبان مطمئن شدند که ما هیچ نوع اسلحه حربیّه و ادوات
رزمیّه با خود نداریم آنوقت نوبت اجزاء گمرک شد که بنه ما را بکاوند
از برای یافتن شمشیر تفنگ کارد رولور و زیرا که اینقسم اسلحه
جات بواسطهٔ اجزاء گمرک ضبط میشود هیچ نوع اسلحهٔ نباید وارد هندوستان
بشود . این قدغن استثناء ندارد از برای مردم هندوستان
که هیچکس نمیتواند اسلحهٔ حربیّه با خود داشته باشد مگر سربازهای انگلیس
حتی قشون هندوستان هم ممنوع است از گرفتن اسلحه مگر در وقت
لزوم و هنگام جنگ . اجزاء پلیس هم حربه شان منحصر است

بیک اطاق اگر انگلیسها در اجرای اینقاعده سخت گیری میکنند
و مواظبت تمام دارند از برای این است که خوب فهمیده اند
که فقط بواسطهٔ اسلحه است که انگلیس توانسته است مالک بشود
و مالک شده است هندرا

روز بیست و یکم در گراتیه از کشتی پیاده شدم و روز بیست و چهارم
باید عزیمت کنم از برای سیاحت قسمت شمالی هندوستان از
سمت کلکته بنابراین بیش از چهار روز نمیتوانم در گراتیه بمانم و مشغول
کارهایم باشم

شهر گراتیه که امروزه چهل هزار جمعیت دارد تازه ترقی کرده است
فی الحقیقه قریب پنجاه سال پیش بیشتر از چند خانه در آنجا نبوده است
این شهر بسیار قشنگ است و مساعد است از برای اینکه

اهمیت کلّی پیدا کند . این بندر مفتوح میشود بطرف ولایتی که وسیع
ترین ولایات هند است . چیزیکه بیشتر این شهر را زینت داده است
خیابانها و کوچهای شهر است که راست و مستقیم ساخته نشده است
برخلاف رسم حالیه که در اغلب شهرهای جدید الحدوث که خیابانهای
مستقیم میکشند و قرینه سازی هم میکنند . در این شهر خیابانهای
منحنی دلکش دارد که مشجّر است از اشجار مرغوب از قبیل تمر خرما
و غیره و غیره همه درختهای ممتاز که سایه میاندازند بر سر این خیابانهای
باصفا و گاه گاهی گوشه بگوشه کلاه فرنگیهای کوچک قشنگ تنگ تنگ
میان سبزه‌های انبوه در کنارهای خیابان ساخته‌اند

گراتیه — یک باغ عالی وسیعی از ژُالژیّ
(علم حیوان شناسی) دارد که انواع حیوانات و اقسام گلها در آنجا است

در خیابانهای باصفای همین باغ عالی است که اغلب مردم شهر گردش
و تماشا میآیند و بیشتر در همین خیابانها آشنایان و دوستان یکدیگر را
ملاقات میکنند

در ساعتی من در این خیابان رسیدم که وقت گردش آمدن مردم بود
و در همین سمت شهر بود که من سیر میکردم قسمت خوش صفاتر و طرف
خوش منظرتر از سایر اطراف شهر را

ساکنین این شهر مثل سایر بنادر از هر فرقه و هر مذهبی از هر طایفه و هر ملتی
از هر طبایع و هر رنگی همه در لباس تعیّش با هم سیر میکنند

حیوان ممتاز بارکش آنها شتر سفید کم پشم است این حیوان عادت
وحشی غریبی در این عمل دارد که بتُوزات و تاخت میدود و قابل
اسب زین شده . فائده دیگه از داشتن این حیوان بیشتر از اسب

پیدا میشود این است که میتوان دو نفر یا سه نفر با هم بر پشت یکی از این شترها
سوار شد هیچ چیز مثل این تماشا ندارد که شخص می بیند پنج یا شش نفر از این
شتران عظیم را با راکبان شان که بر آنها سوار اند با لباسهای رنگارنگ
از رنگهای تیره و خیلی زننده

در اینجا نیز مثل سایر ممالک شرقیه زنان را احترام زیادی نیست آنها
پیاده بگردش میروند و اغلب اطفال خود را هم بر دوش دارند

انگلیسها همه سوار بر اسب انگلیسها همه سوار در کالسکه

تمام مردمانیکه در این خیابانهای بزرگ ایاب و ذهاب مینمایند
همه احترام میکنند انگلیسها را انگلیسها همه با لباسهای نظیف همه کلاه
بر زده این تجملات شکوه مرکبی بآنها میدهد و اسباب جلوه و تماشا
میشود

بیست و ششم فوریه

امروز صبح چون از خواب بیدار شدم در ترن راه آهنی هستم که بطرف
شهر لاهور میرود این خط راه آهن از وسط بیابان وسیعی میگذرد
که در آنجا چشم نمی بیند مگر صحراهای بسیط برنج کاری تقریباً تا مدت
دو روز در آن بیابان هیچ کوه در افق ها دیده نشد

این دشت وسیع را که ولایت پنجاب مینامند (یعنی پنج آب)
وجه تسمیه اش اینست که از پنج رودخانه اراضی اینولایت مشروب
میشود من اینولایت را بمنزلهٔ انبار هند تصور کرده ام بواسطهٔ مقدار
برنج زیادی که از اینولایت بعمل میاید اراضی اینولایت خیلی مستعد
و قابل زراعت است خاکهایش سیاه و پر قوه اند چنانچه میتوانند
بی رشوه و کود از روی طبیعت خود حاصل دهند

اصل در عمل برنج کاری فراوانی آب و هوای گرم است و هیچیک ازین
دو چیز در این ولایت کسر ندارد بنابراین این زراعت هم چیزی باقی
ندارد سابق براین صحاری اینولایت مثل امروز تمام زراعت نمیشده است
زیراکه سوای رود های آندوس آبیکه بزراعت نشیند و ثمرش آسان
باشد بوده است بنابراین تتمهٔ اراضی یعنی هشت قسمت از ده قسمت
این بیابان وسیع و خاکهای حاصل خیز لم یزرع افتاده بوده است
بواسطهٔ نقصان آب

در اینجا ملاحظه ایست که از نگریستن در تاریخ هند میتوان یافت که نعمتهای
تمدن و تربیت چقدر نتایج مفیده باین مملکت داده است
انگلیسها که مردمانی عالم و عاقل هستند زود شناختند گنجهائیرا که این زمین
لم یزرع در بر دارد و زود پی بردند از گنجهائیکه بواسطهٔ حفر قنوات و اخذ

میاه در آن صحاری بدست می آید پس فوراً شروع در عمل کردند
و بعد از مراقبت در کار باقی را واگذار بطبیعت کردند
انگلیسها زحمات زیاد در باب حفر قنوات کشیده اند که بقدر کفایت
آب میدهند اما هزار مقابل آنچه خرج کرده اند ازین قنوات تا
کنون بهره برده اند آبیکه مشروب میکنند قسمت عمدهٔ این
زراعات را بیشتر از رودخانهٔ اندوس و انشعابات این رودخانه
گرفته میشود

بیست و هشتم فوریه

لاهور — در مدت بیست و چهار ساعت ترن بیشتر از صد کیلومتر
راه نه پیموده بود که تقریباً بیست پنج فرسخ است یعنی ترنها بسیار
سنگین حرکت میکنند از برای اینکه بموقع به ترنهای روس برسند

من دیدم که من مجبورم که خیلی زودتر بروم زیراکه از برای تحصیل چیز های که
من مأمور بودم اقلاً بایست چهار ماه در هندوستان بمانم واین از
برای من ممکن نیست زیراکه فصل گرما نزدیک میشود

دو روز من در لاهور میمانم شهریست که صد و پنجاه هزار جمعیت دارد
در نمرهٔ چهارم شهرهای هند شمرده میشود و پای تخت ایالت پنجاب هست
در محل بسیار خوبی واقع شده است آب و هوایش خوب است عدّهٔ
زیادی هم از فرنگیها در اینجا هستند تجار بسیاری هم از هر طایفه در اینجا هستند
که براحت و آسودگی زندگانی میکنند بسیار شهر معقولی است و شل
گراتیه اینجا هم خیابانهای وسیع مشجّره از اشجار عالیه دارد و نیز باغات
گیاه شناسی و حیوان شناسی ممتاز دارد که بواسطهٔ نباتات عالیه
و موظبتهای متوالیه اهمیّت کلی دارند

این شهر محاط است از دهات بسیار نظیف و باغات خوش جلوهٔ
پر از گل زیراکه اینجا هم مثل ایران مردمانش گل باز هستند
در اینجا بهار است گیلاسها رسیده اند گندم ها در خوشه اند اینک
فصل بریدن نی شکر است که بالای نردبان میروند و آنها را میبرند
در معابر پیوسته دیده میشود عرّاده های زیاد که حمل است از نی های شکر
این شهر مرکز تجارت و مبدء صنایع است مدارس عدیده دارد از
قبیل مدرسه علمیه و عسکریه و مدارس صنایع و حِرَف وغیره وغیره
در این شهر ابنیه و عمارات بسیار عالیه دیدم که اینک عکس آنها نمایندهٔ
آنها است از قرار تفصیل ذیل

نمره ۱ — موزِاوم
۲ — مسجد بزرگ

۳ — دروازهٔ مسجد بزرگ

۴ — گارِ راه‌آهن لاهور

۵ — مسجد اکار

۶ — کلیساهای پروتستانی‌ها

۷ — بازار شهر

چیزیکه در اینجا نیز بیشتر اسباب جلوه و تماشاست باز همان شترهای سفید است
اما در اینجا آن شترها را هم بکالسکه‌های بزرگ چهار نفره می‌بندند و این شرافت
آن شتران راست که اغلبِ از نجبا و محترمین شهر را بلکه انگلیسها را
بسیر و گردش میبرند همراه هر یک از این شتران یکنفر نوکر خدمتگذار است
با لباس نیم رسمی قرمز و سردستهای سفید که این علامت امتیاز و
اسباب جلوهٔ آنها است

سیم ماه مارس

آمیست سر — این شهر نیز صد و پنجاه هزار جمعیت دارد
قریب نصف این جمعیت بودائی مذهب‌اند در مرکز این شهر محلی
تعجبی است آن محل تعجب عبارتست از معبدی از طلا که هندوها در آنجا
می‌آیند و عبادت و زیارت میکنند
این معبد مثل بعضی معابد دیگر عظیم و مفصل نیست اما یک مخزن کوچک است
بلکه یکدانه جواهر ممتازیست هرگز در بناهای حالیه چنین هنری
بلکه چنین گنجی عالی و مطبوع ظاهر نخواهد شد عمارت این معبد از سنگ
مرمر و طلا است دیوارهای این معبد از داخل و از خارج از سقف
تا یک متر زمین مانده تماماً از لوحه‌های طلا است گنبد معبد نیز
چون دیوارها از لوحهٔ طلا میباشد و بر روی آن صفایح و الواح

تصویر و تفسیر احوالات مختلفهٔ بودائیان منبّت و منقّش است
این معبد گنجی است افسانهٔ
از برای دیدن این معبد میبایست که من چکمهایم را عوض نمایم با یکنوع
پاپوشی از مخمل زیرا که کسانیکه داخل در این مذهب نیستند چون بخواهند
وارد در این معبد بشوند باید یکنوع تطهیری بعمل بیاورند اما نمیدانم
چرا طلا و نقره را از دست همه کس میگیرند و هیچ تطهیر لازم ندارد زیرا که
هر قدر بیشتر پول بآنها بدهند آنها بهتر میگیرند
آن معبد مزیّن و معطّر است از گلها پر است از آوازهای خوش
که اصواتش در زیر گنبد پیچیده است و ارتعاشش زیادتر شده است
صدای ساز و تنبور در تحت این گنبد بر وجه مضاعف است
در این مکان شریف با این سازها و آوازها و اینهمه گلهای معطّر اگر حوریّه

چندی هم میشد میتوانستم بگویم که اینجا بهشت است
ازین مقام چون بهشت بیرون آمدم از برای رفتن بتماشای باغهای
معروف در گل کاری — من توضیح میکنم که عمل گل کاری در هندوستان
باعلی درجه است دلیل این توضیح معلوم است زیرا که در نزد
مردمان هند حتی مردمان فقیر و محجوبش هم گل زیاد دیده میشود.
مثلاً اشخاصی هم که استطاعت این را ندارند که بتوانند در قطعهٔ بسیار
کوچک از زمین گل کاری کنند آنها نیز در کوزه هائیکه در جلو پنجرهای منازل
خود دارند گل بکارند. هر یک از هندیها یکه میبینی در وقت گردش
دسته گل در دست دارند — باز برگردیم بتماشای باغات
— هنگامیکه گردش میکردم در یکی ازین باغات در زیر سایهٔ درختهای
بسیار بلند و متعجب بودم از بلندی این درختها و از نمو این نباتات

ناگاه از دور چشمم افتاد بریکی ازین درختهای بلند قوی که درمیان جمعی
تک نمایان بود و شاخه‌های او از سنگینی بار خمیده بود و میوه‌های او بشکل
کلاهچه‌های بسیار درشت از دور سیاه مینمودند من بطرف آن درخت
روانه شدم از برای امتحان میوه‌های آن درخت و از برای شناختن
نوع آن درخت . خیلی عجب است این میوه‌ها حرکت میکنند .
بال و پر دارند وقتیکه بپای درخت رسیدم دیدم خوب اشتباه کرده‌ام
این میوه‌های زیاد که بشکل کلاههای درشت اینطور سیاه میزدند
نبودند مگر خفاشهای بسیار که با چنگال خود را از شاخهای آن درخت
آویخته بودند و سرهایشانرا بزیر بال و بازوی خود پنهان کرده بودند
سوای این میوه‌های عجیب که من دست بآنها نزدم میوه‌های دیگر هم
دراین باغات بود که البته مطبوع تر و شیرین تر بودند و من از هر یک

آنها مزه چشیدم — اول از نارنجهای آنجا ذکر میکنم که خیلی پاکیزه
و لطیف و خیلی طعم لذیذ داشتند — بعد از انبه‌های آنجا
که ایندفعه اول بود که من انبه دیدم و طعم او را چشیدم چقدر میوه خوبی
هست این انبه چقدر طعم خوش و لذیذی دارد چنانچه خیلی
میخوشتر و خیلی شاداب تر و خیلی بهتر است از هلوهای ایران ما
گوشت او یک عطر واقعی و یک لطافت مخصوصی دارد .
چقدر سعادت بود از برای من اگر میتوانستم اقلاً یک سبد ازین
میوه‌های لذیذ را پیشکش نمایم به اعلیحضرت شاهنشاه اما
افسوس که باین سعادت نخواهم رسید چراکه از قرار اطلاعیکه دراینباب
بمن دادند انبه را نمیتوان زیادتر از ده روز یا پانزده روز بی عیب
نگاه داشت و حال اینکه اقلاً چهل روز تا سی بحر وقت لازم بود

که آنها را با پست از راه بوشهر که خودم آمده ام بفرستم و چونکه اول فصل
گرما است احتمال کلی دارد که تا زمان مراجعت من بانجا این میوه تمام شده
باشد معهذا هر قدر که با قوهٔ انسانی من ممکن باشد سعی میکنم شاید که
از عهده برآیم

در این شهر اهل اروپا خیلی کم است چنانچه من بزحمت مطالب لازمه را
درک می نمایم اینقدر کمی را هم که میفهمم بواسطه لغاتی است که از هنود یاد
گرفته ام و بواسطه حرکات و اشارات سر و دست آنها میباشد

با وجود این زبان مشکل و با وجود کمی وقتی را که من در هر شهری میمانم
معهذا از هیچ مکانی خارج نمیشوم مگر اینکه درک تمام مطالب لازمه
آن مکان را و بدست بیاورم عکس اشیاء مهمه آنجا را تا اینکه بتوانم
در وقت مراجعت و شرفیابی عرضه دارم به اعلیحضرت شاهنشاه

حکایت کوچکی را که مستند به و صحیح باشد

از وقتیکه من مسافرت میکنم در خاک هند تا کنون (یعنی صد و پنجاه کیلومتر)
راه پیموده ام اینجا است که من ملاقات میکنم اولین جبال هندوستان را
و این کوه پایه های نیروانه و فلات کشمیر است

من بسیار مایلم که بکشمیر بروم از برای تماشای ولایتی اینقدر مهم اما
از برای من این کار ممکن نیست زیرا که این مسافرت اقلاً ده روز وقت
از من میطلبد بجهت اینکه راه آهن از اینجا بکشمیر نیست و بایست این
راه را با اسب پست رفت

من در شهر آمریتسر بعضی عکسهای مهمه از کشمیر بدست آوردم
از قرار نمره های ذیل نمره ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳
- ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - و ۱۷ - نمره‌های بعد نمائید

عمارات عالیه وابنیهٔ ممتازهٔ آمریست سَراست

۱۸ — ۱۹ — ۲۰ — و ۲۱

چهارم مارس

پس از آنکه بقدر لزوم در ترن خوابیدم صبح درخط راه دهلی از خواب بیدار شدم

کوهسار را درسمت شمال خود گذاشتیم و باز داخل شدیم درهمان بیابان وسیعی که لحظهٔ قبل ازو منحرف شده بودیم. چشمهای ما بر مانعی بر نمیخورد الا بر اشجار واقعهٔ در کنار راه و نهرها زمینها بهمان قسم حاصلخیز اما در انحای حاصل تغییر پیدا میکند شلتوکهای برنج تبدیل میشود بکشتزارهای گندم و جوزق و نی شکر و کتان و تریاک چیزیکه بیشتر مسافر را متحیر میکند این است که زراعت بی اندازه شده است

ولی زارع و عامل اینهمه زراعت در ظاهر کم است

بعضی دهات مزروعه از هر طرف پیداست که هر یک بمسافت پانزده کیلومتر یا پنج کیلومتر بیکدیگر فاصله دارند از برای کفایت در زراعت دهاتی اینطور آباد و پر حاصل اجماع وازدحامی لازم است. حتی من متحیر شدم که این همت و همدستی این رعایا مقابلی میکند با همدستی و همراهی اروپائیان

من سؤال کردم که آیا اینهمه زراعت فقط از توجه دهاقین واقدامات رعایا حاصل میشود جواب دادند که هر دهی متعلق بیک مالکی است و ممکن است که بعضی از ملاکین صاحب صد تا دویست ده و مزرعه باشند

همچنین بعضی از هنود بسیار با مکنت میشوند بقسمیکه گاهی از تجار نگی دنیا

راه مراوده و تجارت را بخانواده ایشان میاندازند

ملاکین سی شخص هندوستان همه مردمان عاقل هستند چنانچه انتخاب میکنند
از میان رعایای مخصوص دهات خودشان جوانان پرهوش را و آنها را
میفرستند بمدارس فلاحت پس در هر مدرسه یکسال و دو سال تحصیل میکنند
و بعد از آنکه این جوانان مدت چهار یا شش سال در این مدارس تحصیل کردند
آنوقت ایشان را بر سر دهات خود میفرستند با تمام علوم و قوانین فلاحت
پس آنجوانان اداره مینمایند و آباد میکنند اینهمه زراعت را که لاینقطع در
نظر ما موج میزنند و هر قدر که ترن عبور میکند در این اراضی حاصلخیز هند
ما متصل حاصل را وصل بحاصل می بینیم . از هر سو هر چه شخص نزدیک تر میشود
محظوظ تر میشود از مرمت ها و از تغییراتی که انگلیسهای عاقل کاردان بهند
داده اند از حیثیت نظم و آبادی و رفاهیت . مردم هند مسرور و خلیق

زود ملتفت شدند که انگلیسها از برای فایده خودشان بوده است
که اعانت و همراهی میکرده اند با مردمان زحمت کش هندوستان
و به آنها سرمایه از برای ساختن راه و پل و قنات و تلگراف و راه
آهن و غیره عطا میکردند . راه هائی را که معمول داشته اند از
برای وصل کردن جاده های ییلاقات براه های اصلیه مرکزیه از
هر طرف بیابانرا شیار کرده است از کثرت عبور و مرور عراده ها
و گاریها که از دهات نزدیک و دور انواع محصولات را بپای راه
آهن میآورند و با راه آهن نقل میکنند بواسطه ارزانی قیمت کرایه
که پیوسته رو بتناقص است نسبت بکرایه ئیکه سابقاً بمکاریها و
کاروان داده میشده است علاوه بر این بارها زودتر و
سالم تر بمنزل میرسند و این یکنوع آسایش است که پیش از این

هیچ اثرا نمی شناخته اند

اینست فواید ترقی و تمدّن — آیا کسی تجسّس او هست که او را بیابد

چقدر فکرهای من اوقات مرا تلخ میکردند وقتیکه با ایران می سنجیدم

حال این مملکت را که برادر طبیعی او است

در بسیاری از مکانها بندها و سدّها کشیده بودند در جلو آبهای رود

خانهای مختلفه که در پای آن سدّها نهرها جاری بود و از آن نهرها جویهای

متعدّد سوا میشوند و بطور آسانی آب میدهند زمینهائیرا که سابق بر این

بواسطهٔ نقصان آب بایر افتاده بودند

انگلیسها این نکته را از روی حکمت یافته اند که بهترین معادن طلا

فلاحت است پس خرجهای گزاف در این کار کرده اند تا به نتیجه برسند

باعتقاد من انگلیسها بوجه احسن باجر و نتیجهٔ خود رسیده اند

و امروز با میوه‌های مانند خیالات خود و نتیجهٔ زحمات و اقدامات خود بازی

میکنند   ما نزدیک میشویم به دهلی

بهر اندازه که ما باین شهر نزدیکتر میشویم بناتاتش بیشتر از پیشتر میشود و عالیتر

میشود در اینجا این دفعهٔ اوّل است که من نخلهای خرما را باین اندازه بلند

می بینم   درختهای انبه در اینجا نیز سرهای قشنگ مدوّرشان تا مقابل نخلها

میرسد   ترن ایستاد .....

ششم مارس

دهلی — اوه چه شهر قشنگی ... من نمیدانم نام دهلی از چه

مشتق است امّا شاید که از کلمهٔ (دلیس) مأخوذ باشد چون لفظ دلیس

در زبان فرانسه بمعنی لذّت و نعمت است و این شهر مفرّح مبدء لذّت

و منشاء نعمت است پس میشود که اسم دهلی را از لغت دلیس

کرفت   شهر دهلی بسیار باروح است بواسطهٔ مزارع و ییلاقات

مصفائیکه در اطراف شهر واقع است و بواسطهٔ کوچه‌ها و خیابانهائیکه جانبین

شان پر است از درختهای صد ساله و بواسطهٔ باغات دور شهر که برگرد

آن باغات از شاخه‌های نهالها پرچینها و دیوارهای طبیعی کشیده شده است

و در فاصلهٔ آن شاخه‌ها و پرچینها انواع گلها درهم تنیده اند و با رنگهای مختلف

آن جدار طبیعی را جلوه داده اند چنانچه حصار طبیعی آن باغات خیلی

محکم‌تر و مطبوع‌تر است از دیوارهای باغات ما در **ایران**

درختهای نارجیل و نارنج و موز و انبه ئیکه در اینجا هستند اینقدر پرجلوه

و خوش نمو هستند که من هرگز اشجار را باین ترقی و شکوه ندیده‌ام

درختهای نارنگی که نوعی از نارنگیهای کوچک بار میدهند خیلی عظیم و

کهن میشوند چنانچه ارتفاع آنها تا پانزده متر و دورهٔ آنها یک متر و دو متر

میرسد درخت موز بحدی زیاد است که ردیفها و قطارهای آنها تا بیست

کیلومتر ممتد است   درختهای نارجیل در اینجا بارتفاع سی متر میرسد بذوق

این اشجار مرتفعه انبوه است گلهای فراوانشان که این گلها و برگها را

می اندازند بر سر عابرین بر سر جوبها بر سر چمنها و بر سبزه‌ها که

مثل سندهای شاهانه درمیان گروه گروه گل و لاله گسترده شده است

هیچیک از بزرگان عظیم الشان ما این موهبت و امتیاز را ندارند که

مثل این اشجار مردفه در تمام عمر خود به بینند این سندهای ممتاز گل را

که در پیش قدم آنها در این بهشت دنیائی متصل موج میزنند

شهریست فی حد ذاته آباد   اشیاء مصنوعه اینجا را در تمام پنج قسمت

دنیا میبرند   در اینجا حجاری و منبت کاری بر سنگ مرمر و عاج را

خوب می سازند   نقاشی و میناکاری و خاتم سازیرا استادند

هر نوع اشیائیکه از زیر دست این صنعت گران بیرون می آید ممتاز و کار
اوّل است و هر چیزی این ملک قشنگ است

از قراریکه شنیدم و خودم هم استنباط نمودم نژاد اصلی هنود اوّل از
دهلی است   مردمانش عظیم الجثه و قوی البنیه هستند   استخوان بندی
آنها درشت و ضخیم است ولی با همه ضخامت و سختی متناسب الاندامند
زنان این ملک بر سه طبقه اند — طبقه اوّل خانمهای محترمه هستند
که مثل خواهران ایرانیشان همیشه مستوره و محفوظه اند از منزل بیرون نمیآیند
مگر در کالسکه های سربسته   و بنابراین دیدن آنها غیر ممکن است
— طبقه دوّم زنان کسبه و صنعت گران و اواسط الناس هستند
این طبقه با آزادی و بمیل خود گردش میکنند بعضی از آنها صورت خود را
میپوشند با پارچه مشبک بسیار نازک   چنانچه تمام صورت و شکل آنها

از زیر آن پارچه بطور خوبی نمایان است چشمهای آنها بسیار ملیح است
ولی باز هم بملاحت چشم های خانم های ایرانی نیست   انصافاً بدون
اغراق است که چشمهای زنان ایرانی چشم تمام عالم است
زنان دهلی با لبهای نازک و دندانهای قشنگ اگر که دندانهایشان
قرمز نمیبود بواسطه استعمال کردن (پانه یاری) که یکنوع ادویه است
قرمز و او را در برگ مخصوصی می پیچند و میخورند   خاصیت این گرد
قرمز اینست که زحمتها و دردها را از خاطر میبرد و فرح می آورد
بنا بر قول هنود اگر کسی هر روزی دو دفعه یا سه دفعه از آن گرد بخورد
و در این کار مداومت نماید مثل اینست که زنده گانی خود را در گاهواره
ناز بخواب راحت بگذراند و همیشه مکیّف و سرخوش است
این طبقه زنان عموماً کاری ندارند مگر اینکه نوکرهای متعدد در خدمتگذاری

بازدارند و پیوسته بزک و آرایش کنند از برای قابل پذیرائی شوهر و صاحب
خود باشند یا اینکه گرد (پانسه پاری) بزنند تا در این کیف و خمار
مصنوعی سرخوش باشند و بواسطه معمول داشتن این حفظ الصحه همیشه سالم
و تر دماغ باشند پس بواسطه این گرد پر خاصیت گرانبها همیشه دندانهای
ایشان قرمز است اما این عیب اندک ملاحت خنده‌های دلربای
بهیچوجه کم نمیکند خصوص آنوقتیکه در حالت تبسم سرهای پرشور خود را با یک
عشوه مخصوصی متمایل میکنند و بخندند و با دستهای لطیف و ظریف خود
باشارات دلبری دست میدهند

وقتی که هوا خیلی گرم میشود البته این خانمها کلیتاً از پارچه‌های بسیار نازک
و از تورهای مشبک است این لباسها خیلی متناسب است
با اندام موزون و قامت رعنا و حرکات دلپذیر ایشان نزاکت و خوشگلی

این زنها طبیعی است چنانچه گوئی سرتاپا پیچیده در ظرافت و نظافتند
طبقه سوم زنان مزدوران و عمله جات هستند که در خدمت کاری مردم با
خدمت گذاری مهمات خود مشغولند و این طبقه پست‌اند .
اگرچه بعضی از اینها بجهة وجاهت بایست مثل زنان ما تقدم الذکر محترمه باشند
اما این امتیاز را ندارند زیرا که کثیف و بدلباس و مورد بی اعتنائی هستند
اگرچه اینها کسب تربیت و هنری نکرده اند ولی باز هم وجودشان بی ثمر
نیست زیرا که این زنها باید زحمت بکشند و کار بکنند و مخارج اطفال
و شوهر تنبل شان را بدهند از صبح تا شب این زنان بیچاره را در رفت
و آمد می بینند با بارهای سنگین که بر سر دارند و طفل خود را که بر دوش دارند
این بیچاره زنها مثل حمال در بازار و کوچه و دگان متصل سیر میکنند از برای
اینکه هر کجا بار سنگینی پیدا شود حمل کنند و اجرت بگیرند منیت کار زن

و این است حال زن در صورتیکه شوهر متملش در سایه خزنده و اگر هم کار میکند مشغول کار خیلی آسانی است

این زنها با وحوش هم لباس هستند و در کسوت اوّلیه باقی هستند یعنی لباسشان عریانی است فقط یک کمربند دارند بعرض کف دست که نیمی ازان کمربند عورتین شانرا پوشیده است و نیم دیگرش بر پشت شان بسته است

این است کلیّهٔ لباس آنها چه در ایّام تعطیل و چه در اوقات کار

این شهر که دارای صد و هفتاد هزار جمعیت است بازهم با کنیش تمیز و مزیّن است اگرچه حالا را که ما در این شهر هستیم تابستان است امّا هنوز لطافت و آثار بهار در این شهر عالی است

از هر طرف گلهای خوش رنگ و مرغهای خوش الحان از هر سمت عطرهای گل سرخ اسباب ترویح روح و تفریح دماغ هستند

در این شهر من بعضی عمارات عالیه دیدم و عکس آنها را گرفتم از قرار نمرهای ذیل.

۲۲ — سنگ مرمر عظیم

۲۳ — دروازهٔ قدیم

۲۴ — مسجد دیژوا

۲۵ — طرف داخلی مسجد مهدی

۲۶ — برج مناره

۲۷ — قصر امپراطور کا

۲۸ — قلعه

من در تعریف این عکسها شرحی بیان نمیکنم زیرا که عکسها حاضرند و خود نمایندهٔ اصلند بهمین اکتفا میکنم که بگویم این ابنیه و عمارت کار اول اساتید و معمارها است در بنائی مخصوصاً قصر که از حیثیت تقدم

و تاریخ بودن خیلی اهمیت دارد زیرا که امپراطور و سلطان در او
سکنی داشته اند ولی من شرح میدهم تماشای مناره را که بهترین تماشای
هر روز من است ارتفاع این منار شصت متر است و تمام این شصت متر
از سنگهای مرمر است که با کمال دقت منبّت و مُحجّر شده است
ما بالای این منار رفتیم از راه پله تنگی ولی خیلی با زحمت و صعوبت زیرا که
در این لوله عظیم شخص نزدیک بهلاکت میرسد بسبب اینکه از صبح تا غروب
شعاع آفتاب بر جدار این منار می تابد و سنگهای مرمر را داغ میکند
بنوعیکه در درون منار حرارتی پیدا میشود بمیزان چهل تا چهل و هشت درجه
در بالای آن مناره عجب دورنمای قشنگی در زیر پا داریم
می بینیم شهر را با کوچه های عظیمش یکدیگر را تلاقی و تقاطع میکنند و متصرفند
فضاهای ممتد را عمارات و ابنیه را که هر روز من تماشا کرده بودم از

دور و نزدیک نمایانند و چندان شکوه دارند که تخفیف میدهند خانهای تودرتو را
می بینیم در نزدیکی گار راه آهن را که ترنهایش لاینقطع در آمد و شد هستند
از یک طرف بیشه قشنگ وسیعی پیداست که هزاران تماشاچی
از برای سیر و گردش بدانجا میآیند و در زیر اشجار هوای تازه استنشاق
میکنند و بسی اطفال خورد و درشت که بر روی چمنها مشغول جست و خیز
و بازی میباشند

این دورنما عیناً نمود حالت (تابل) زیرا که بجای قاب بر اطراف آن
تابل خیابانی که سی متر عرض داشت و چهار صف اشجار در او مردف
بود دور آن تابل طبیعی را فرو گرفته بود
من دوربین دو چشم را گرفتم و مشغول تماشای مزارع و ییلاقات دور شدم
آسمان خیلی صاف و روشن است بواسطهٔ اشعهٔ خورشید که

مایل بغروب است از دور مشاهده میکردیم جنگلهای چندی از نخل خرما
و کشتزارهای چندی زرین از گندم صحاری چند سبز از شلتوک
قطعات چندی مینا از تریاک در هر گوشه قطعات مرتع چندی با سبزه‌های
تیره این مرتعات سبز باغات ییلاقی هستند که بوجهی احسن واقع
شده‌اند چنانچه تمام این باغات در پهلوی جویها و کنار رودها ساخته
شده است و دنبالهٔ آنها تا بیست کیلومتر ممتد است

خط راه آهن شبیه نوار یا مفتولی بطرف این ییلاقات کشیده شده است
خلاق عالم تمام چیزهای اینولایت را مطبوع و متناسب خلق کرده است
بعلاوه قوهٔ متخیله جدیده نیز مایل شده است که رشتهٔ بدین سلسله پیوند
یک پلی بطول ششصد متر بر روی رودخانهٔ (جمنا) کشیده است
رودخانهٔ مذکور رودیست که آبهای صاف و راکد دارد آب این رودخانه

با اینکه کم حرکت است صدای مزامیرش در شهر میپیچد و کشان
کشان استطاله خود را بطرف رودخانه (گانژ) میکشد و در وقت
عبور در دامنه‌های ییلاق انحراف مارپیچی پیدا میکند

باری نگریستن از بالای این مناره مجسم مینماید صورت دورنمائی را که قوهٔ
متخیله انسانی بهتر از آن نمیتواند تصور کرد

امروز خاطر ما از لذت تماشا خوب سیر است اما در عوض شکم ما بواسطهٔ
تأخیر غذا گرسنه است پس بطرف منزل روانه شدیم شام ما آماده است
امشب از روی میل غذا خواهیم خورد چرا که مشغولیات و تماشای امروز ما را
بسر اشتها آورده اند

چونکه امروز وقت ظهر باید به ترن سوار شویم لهذا باید این صبح
فرصت را غنیمت شمرد از برای رفتن به تماشای یکی از باغهای

محصوص که از برای من تعریف کرده اند که این باغ خیلی اهمیت دارد
وبسیار ممتاز است بواسطهٔ گلهای زیادی که در آنجا دیده میشود صبح را
زود روانه شدیم از جهة اینکه غنیمت شمردیم هواهای لطیف تازهٔ صبحگاهی را
باغ مذکور بفاصلهٔ سه کیلومتر دور است از شهر . من بهتر دانستم که پیاده
تا آنجا بروم از برای اینکه بتوانم هر کجا که میخواهم بایستم وگلها وگیاه که بنظرم
مطبوع و مرغوب می آید بدقت تماشا کنم زیرا که در این ولایت
اینهمه گلهای بی اندازه و بدیع که فراوانست هر یک اهمیت مخصوصی
دارند

تقریباً یکساعت بعد از طلوع آفتاب رسیدیم به (ژاهیوکا)
این اسم باغ شاهزاده (راژال) (پاسیال) میباشد
واین شاهزاده حالیه (پاسیال) است این شاهزاده

که حالا در این باغ منزل دارد رسماً همیشه سه ماه از سال را در این ملک مخصوص
خود زندگانی میکند

من کارت اسم خودم را خدمت شاهزاده فرستادم وازاو اذن
خواستم که در این باغ گردش و تماشائی نمایم لحظهٔ بعد کارتی از شاهزاده
از برای جواب بمن رسید من خیلی متعجب شدم از اینکه برای من
یکنفر فرانسوی که در اینجا هیچ معروف نیستم چگونه اینطور جوابی بقانون
فرانسه نوشته اند وعلاوهٔ بر اینکه اذن سیر باغ را بمن داده اند
مقرر شده است که همین شخصیکه حامل کاغذ است راه نمای من باشد
و هر قسمیکه میل و خاطر خواه من است در این باغ گردش و تماشا کنم
ونیز از من خواهش کرده بود که وقتی سیر من در باغ تمام میشود بروم
لحظهٔ با او صحبت کنم

بنابراین ما شروع میکنیم اوّل به تماشای آن سه گرمخانه که در طرفین و در
پشت آن عمارت واقعست
دو باب از آن سه گرمخانه پر بود از انواع گلهای مختلف اللّون متباین النّجاد
متشابه الطبایع و تمام این گلهای مختلفه که تقریباً صد و هشتاد قسم گل بودند
همه از دست یکنفر باغبان ماهر انگلیسی کاشته شده بود
ازین دو گرمخانه که پر بود از گلهای غریب الطبایع پر عطر بیرون آمدیم
و داخل در گرمخانه سیّمین شدیم گلهای این گرمخانه تمام مختلف الالوان
و متباین الاشکالند علاوه براین همه این گلها از حیثیت طبیعت و جنسیت
و در باب جذب هوا و اخذ حرارت و قبول فصول همه باهم تفاوت
کلّی دارند از برای باغبان تربیت این قسم گلها خیلی زحمت دارد
زیرا که اندازهٔ حرارتی که از برای بعضی نافع است از برای بعضی دیگر

آن درجه حرارت مضرّ است
شاهزادهٔ مذکور میل مفرطی باین گلهای مختلف الطبایع دارد که جنس آنها
تقریباً دویست قسم میشود اگرچه بعضی ازین گلهای مختلف الطبایع کوچکترند
از آنهایکه ما در گرمخانهای معتدلهٔ فرانسه تربیت میکنیم امّا از حیثیت جلوه و
قشنگی هیچ کمتر نیستند اسامی این گلها که بزبان لاتین و حبشی و از
ذهن است اسباب تصدیع خاطر مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی
خواهند شد اگر یکی یکی آنها را باسم عرضه دارم
پس از تماشای گرمخانهها مشغول سیر و تماشای گلکاری قطعات باغچهها
شدیم به به عجب منظر مصفّائی دارد هر یک ازین باغچهها مجموعه ایست
از انواع و اقسام گلهای زمینی چنانچه هر قسم گل و گیاهی که در آب
و هوای هندوستان تربیت میشود درین باغچهها جمع است

همه با یک نظم و ترتیب مخصوصی و همه در نهایت فراوانی
باغچه بندی و طراحی این باغچه ها نیز خیلی مطبوع و متناسب با این گلها و نباتات
ما بین این خیابانها فاصله است از خیابانهای عریض و تمیز عرض آن
خیابانها بمناسبت وسعت و طول باغچه ها تفاوت دارد
باغبانیکه این باغچه ها را طراحی و مهندسی کرده است فی الواقع در این فن
صنعت کرده است

پس از آن داخل در خیابانهای وسیعی شدیم که بطرز خیابانهای انگلیسی منحنی
ساخته بودند درختهای فیکو ficus درکنار این خیابانها واقع بودند
بقدری عظیم و کهن بودند که دور ساقهای آنها دو متر الی سه متر میشد
و شاخه های آنها اینقدر بلند و درهم بودند که ما در سایهٔ آنها میرفتیم مثل این بود
که در زیر سقف سبزی میگذریم آبها و سبزه هائیکه در پای این درختهای

فیکو ficus بودند یک طراوت و صفای مطبوعی داشتند از برای کسانیکه
در آن فصل گرمای شدید در سایهٔ آن اشجار عبور میکردند
ما از این خیابانها خارج شدیم و دنبالهٔ دیوار را در پیش گرفتیم که در امتداد رودخانهٔ
کشیده شده بود و آن رودخانه از وسط این پارک میگذشت در تمام طول
این رودخانه آبهای صاف و گوارا از سنگها و آبشارها بشدت میریخت
و صداهای خوش آب از اطراف شنیده میشد

قلم من نمیتواند تحریر کند که تماشای این پارک با اشجار کهن و نباتات پرنموش
بچه اندازه مرا مسرور و مشعوف کرده بود

من بسیار خوانده ام و شنیده ام که در بعضی از جاهای جنگلی دنیای جنوبی و
استرالیا و افریقا اشجار و نباتات نهایت عظمت و نمو را دارند اما باور نمیکنم
که آن اشجار و نباتات بتوانند در مقام رقابت با این درختها و گیاهها که من بچشم

خودم می‌پنیم برابری کنند

هر قدر که من پیشتر در امتداد این رودخانه پیش میرفتم گل و گیاه و اشجار مجاورهٔ این رود
بیشتر مرا متعجب می‌ساخت خصوص محل جریان رودخانه که در میان تپه‌های
کوچک پر از سبزه جاری بود بفاصلهٔ هر چند قدم درختهای انبه پر شاخ
و برگ مدوّر با شاخهای پر از بار دیده می‌شد گاه‌گاهی درختهای موز پر ثمر
و انجیرهای زرد طلائی رنگ هندی با مزهٔ شیرین مطبوع در این فصل گرما
گویا مرغهای مترنم نیز در این نزهتگاه طبیعی تعیّشی داشتند و همچنین بوزینه‌های
بسیاری که در کمال تردماغی و شیطنت بر درختهای انبه بالا میرفتند و از این
شاخ بر آن شاخ میدویدند و چون شخصی را میدیدند از حرص و لجاجت
اثمار انبه را میجویدند و متصل بر صورت انسان میگریستند و برخی دیگر از
آنها از روی مکر در میان برگها و پشت شاخهای درخت موز پنهان میشدند

بلبلها بر نهالهای نورسته پر گل در زیر آسمان صاف گرم مترنم قمریها
بر شاخهای پر از گل سدر مشغول زمزمه و تغنیه لکلکها با گردنهای
بلند و منقارهای دراز بر سر درختهای مرتفع از برای تماشا گردن کشیده

ساعت ده بعد از نصف شب شد و وقت بیرون رفتن ما رسید

من چهار ساعت وقت خود را صرف کرده‌ام در تماشای این باغ و این
پارک دلکشا که بهتر از او را تصور نمیتوان کرد

باید من بروم پیش شاهزاده از برای اظهار تشکر و عنوان ادب ولی در پیش
خود چنین تصور میکنم که شاهزاده را خواهم دید مثل سایر هنود با صورتی بزرگ
و رنگی زرد

من نمیتوانم کتمان بکنم از تعجب خودم وقتیکه ملاقات کردم شاهزاده را
که بمن سلام کرد و تهنیت ورود گفت دیدم مردی است خیلی محترم

ریشی دارد مثل ریشهای مردان جنگی دنیا خواستم تمجیدی از باغش بنمایم
شاهزاده اظهار کراهت کرد از شنیدن تعریف باغ از برای من حکایت
کرد زحماتی را که از برای احداث این پارک و این باغ و تربیت گلها
کشیده است تا اینکه امروز چنین باغی را مالک و چنین گلخانه‌ها را متصرف است
و نیز از برای من بیان کرد مبالغ کثیری را که در آباد کردن این اراضی صرف
شده است و نتیجهٔ آن مخارج گزاف همین تماشای یومیه و گردش
عصرانهٔ هر روزی است با لذت از آن گلهای خوشبو و حظ از الحان
مرغان خوش الحان است که خاطر این شاهزادهٔ قدردان گل را
مشغول دارند این شاهزاده سوای این باغ و پارک سه قطعهٔ دیگر
از املاک خالصه و خاصهٔ بخود دارد
باز هم تشکر کردم ازین شاهزاده در باب دعوتیکه از من در رفتن بشهر

(پاسیال) و تماشا کردن مقر حکومت او را افسوس دارم ازینکه نمیتوانم
قبول کنم دعوت شاهزاده را زیرا که این دعوت چهار روز مسافرت مرا
تعویق می اندازد
پس از آنکه شاهزاده سؤالات چندی از من نمود در باب گلهای ولایتی
و باغات سلطنتی ایران آنوقت من از او مرخصی خواستم در صورتیکه
بسیار محظوظ و مشعوف از دیدار و ملاقات چنین شخصی که پر بود از عقل
و تمدن و خاطر عالیش مستغنی بود از اندیشهٔ اینکه لحظهٔ از شأن و
مقامات خود بگذرد و با شخص مسافر عامهٔ هم صحبت شود
سه روز من در دهلی ماندم و حال اینکه میبایست ده روز بمانم اگر
میخواستم تمام چیزهای ممتاز و مهمهٔ این شهر را تماشا کنم
پس از سه روز من بطرف اگره میروم زیرا که بمن گفته اند بهترین

ابنیه و عمارت هند در اگره است

نهم مارس

اگره وقت طلوع فجر بحوالی اگره رسیدیم اگر بمن نگفته بودند که در اگره
عمارات عالیه هست من آنجا را محل بدی فرض میکردم زیرا که حوالیش ویران
و بدمنظر بود چقدر فرق است میان اگره و دهلی دهلی با هوائی دلکش
و زمینی گل خیز اما اینجا برخلاف هوایش کثیف ییلاقاتیکه در نظرند همه بیروح
و بدمنظر نباتاتش از تابش آفتاب گرم اینولایت سوخته
با اینکه هنوز دهم ماه مارس است قریب یکماه میشود که خرمنهای این
ولایت تمام شده است بکلی فصول اینجا مخالف با فصول اروپند چنانچه
هیچ نبات و حاصلی بر روی زمین نمانده است که چشم تواند از او
حظی برد بعضی درختها که بنظر میآید همه معوج و پژمرده با برگهای تفیده از

عدم قوهٔ نامیه

اینک ما در (گار) راه آهن رسیده ایم ولی شهر را هنوز نمیتوانیم ببینیم
زیرا که بفاصله دو کیلومتر در پشت تپه ها است مردمان این شهر را که می‌بینیم
همه مثل خود شهر بدقیافه و کثیف میباشند علی الظاهر این سهم بجهت کثافت
و بدی آب و هوای این ولایت است
مردمان اینولایت همه زمخت و نامتناسب الاندام اند این زنها دیگر
آن زنهای جمیلهٔ دهلویه نیستند که دیروز گذشته مرا متحیر حسن خویش داشتند
زنان اینجا تمام افسرده و پیر هستند پیش از اینکه بسن پیری برسند
تقریباً ربع ساعت گذشته بود که ما سوار بر کالسکه شده بودیم و از آن
تپه یکه ما پینها و این شهر که صد و شصت هزار جمعیت دارد حایل بود
گذشتیم این شهر بواسطهٔ رودخانهٔ (جام نا) که از وسط شهر میگذرد

بدو قسمت بزرگ منقسم شده است رودخانهٔ مذبور چهارصد متر عرض
دارد و آبهای این رود از زیر دو پل محکم برروی زمینهای پرگل متلاطم و میگذرد
بتدریجی که ما نزدیک میشویم تپه ئیکه حایل شهر بود محو میشود مثل پردهٔ تیاتر که
متدرجاً بالا میرود و مجلس را به تماشائیان جلوه میدهد مثل مجلس تیاتر
که از پشت پرده نمودار میشود شهر از پشت تپهٔ مذکور نمایان شد..

همین وقتیکه در کالسکه نشسته بودم تمام شهر را بیک نظر مشاهده کردم
برخلاف آنچه من فرض کرده بودم منظر این شهر اینقدر قشنگ است
که من گفتم کالسکه ام را نگاه دارند تا از روی دقت شهر را تماشا کنم
پس دوربین دو چشم را گرفتم و با نظر امتحان مشغول تماشای دورنمای
شهر شدم

دوربین انداختن من مساعد شد بواسطهٔ هوای صاف و لطیف و بواسطهٔ

اشعهٔ صبحگاهی آفتاب که از میان تپه ها تابیده و بر سنگهای مرمر
عمارت منعکس شده بطوریکه از دور میدرخشند

در اینجا مباشر (اتل) فرانسوی است و هر مطلبی را که بخواهم زود مطابق میل من
بیان میکند در نزدیکی همین (اتل) دیده میشود از دور دروازهٔ عالی
مسجد عظیمی و سواد قلعهٔ بسیار معتبری که نزدیک همین قلعه عمارتی دولتی پر از مردم
نشین است و در یکطرف این قصر عمارت دار الشورا و در طرف دیگرش
مسجد مذبور واقع است

از دور اول عمارت عبد الحمید وزیر اعظم دیده میشود که بسیار عمارت معروف
و معتبریست و بعد عمارات معروف قدیمی چند بلکه ذکر اسامی آنها کلام را بطول
میدهد

گفتم باز کالسکه را حرکت دادند برودی وارد شهر شده درب (اتل)

ستین پیاده شدیم در چند ساعت بعد تماشا خواهم کرد تمام ابنیه و عمارات را
که از دور در بیابان دیده بودم و شرح آنها را بتفصیل خواهم گفت
وقتیکه از ترن راه آهن پیاده شده بودم و اطراف شهر را کثیف و ویران
دیده بودم خیلی متاثر شده بودم اما حال که داخل شهر شده‌ام بسیار متعجبم از اینکه
شهر را اینطور عالی و نظیف و آبادی بینم با خیابانهای وسیع که طرفین آنها
مشجر است از اشجار معتبر که محتاج آب باران نیستند که با آب باران نشو
و نمو نمایند زیرا که آب در این خیابانها فراوان است

این شهر دارای وسعت زیادی است خصوص از زمان تسخیر انگلیسها
تاکنون انگلیسها ابنیه و امکنه بسیاری بنا نموده‌اند در جانبین خیابانهای
مستقیمه متوازیه که امروزه این خیابانها پر است از جمعیت و آبادی
و عمارات یکه از هم جدا نیستند مگر بواسطه باغهای چمن

از کثرت تجار و عمال و ساحلو فرنگیها هیئتی از اجزاء اروپا در این شهر تشکیل
شده است در مدت سه یا چهار ماه از سال را که فصل مناسب است
سیاحان بسیار می‌آیند و در اُتل‌ها های این شهر منزل میگیرند
در اینجا اول تماشای خود را شروع میکنیم از قلعه معروف که اسم قلعه کی را بان است که
سزاوار است زیرا که این قلعه دو دیوار محکم دارد که آن دیوارها کنگره‌ها و
برجهای سخت دارند در بین این دو دیوار خندقی است که هشت متر عرض
و سه متر عمق دارد و در وقت لزوم در ظرف سه ساعت میتوان تمام
این خندق را پر از آب کرد دوره این خندق طوری ساخته شده است
که خیلی شباهت دارد با خندق دور طهران
در مرکز این قلعه عمارت امپراطوری قدیم بر بالای تپه ساخته شده است
که تقریباً سی متر بر همه شهر مشرف است . عمارت وزراء و مجلس شوری

وسجدی در مرتبهٔ پست تر واقع است که طبقهٔ دوّیم شمرده میشود . قورخانه
وسربازخانه با بعضی منازل عسکریه در مرتبهٔ پست تر بوده است که طبقهٔ
سیّم محسوب میشود تمام این طبقات و عمارات خیلی مرتّب و مزیّن و محکم
ساخته شده بوده است قصرهای طبقهٔ فوقانی هدف بسیار خوبی بوده است
از برای توپهای انگلیس در محاصرهٔ این قلعه چنانچه اکنون بنظر تماشا
کننده مشهود میشود شکستهائیکه بواسطهٔ تیر توپ بر جبین آن قصور [illegible]
و رخنه ها و روزنها که از گلولههای توپ که بر دیوارهای تمام مرمر امپراطوری
واقع شده است در میان همه این خرابیها چیزیکه
پیشتر بمن تأثیر کرد این بود که بر دور باغ امپراطوری نردهائی
دیدیم تمام از سنگ مرمر سفید که بطور دقت حجّاری شده و در همه
اطراف باغ کشیده بودند این نردهٔ مذبور شکسته بود از

دم توپ انگلیسها چنانچه بفاصلهٔ هر دو متر یا سه متر سوراخ یا شکستگی
بر این نردهای سنگی بود که جای عبور گلولههای توپ می بود
«جنگ اغلب خرابی بیاورد بامید آنکه وقتی آباد کند»
—— اگر روزی انگلیسها این قلعه را هدف تیر نمی ساختند
امروز آنجا را از برای تبدیل کردن سربازخانه محترم نمیداشتند
امّا اگر این (سیلرو) های انگلیسی در میان خودشان مشهور به صنعت
پرستی هستند بعقیدهٔ من ایشان این صفت مرضیه را بهیچ وجه در هند
بروز نداده اند زیرا که داخل کردن قشون را در حصاری از برای تسخیر و تصرف
طبیعی بلکه لازم است امّا توطّن دادن سرباز را در قصور سلطنتی بی
احترامی و توهین مخصوص است
در وقت خارج شدن از قلعه باید از روی پل موسوم به (پل لوی)

بگذریم   دربان قلعه از برای اینکه خدمتی بجا کرده باشد یا باین امید
که انعامی دریافت نماید لهذا با ما گفت این (پل ـ لوی را) را از روی
دقت تماشا کنید ما قبول کردیم زیرا که این پل هم بنظر خیلی اهمیت داشت
وخوب تماشا کردیم این پل بسیار عظیم چوبی را که چوبهایش تمام در سنگ فرو بودند
امروزه اگر قشون انگلیس اینقلعه را محاصره کرده بود نمیتوانست در او داخل
شود زیرا که بجای خندق پر از آب این رودخانهٔ عظیم اطراف قلعه را
گرفته بود واگر پل بر روی این رود نمیبود از هیچ طرف عبور در این قلعه
ممکن نبود   پس از گذشتن از پل هر قدر که پیشتر میرفتیم بیشتر تماشا
میکردیم ابنیهٔ عالیه و اشیاء مهمه را که در محل عبور ما دیده می‌شدند
همه این عمارات اهمیت مخصوص دارند از حیثیت حجاری و میتوان گفت
درجهٔ اول دارند در نسبت به عمارات تاریخی هندوستان زیرا که هر یک

از آنها در تاریخ شرح علیحدهٔ دارد ولی من اقدام نمیکنم در شرح دادن
هر چیز مهمی را که دیده ام زیرا که کلام طولانی میشود اما فقط میگویم که دخمهٔ عبدالله احمد
وزیر مرا بسیار متحیر ساخت از حجاری و منبت کاری در آن عمارت
در واقع این بنا یکدانه جواهر گرانبها است اطراف دیوارهایش منبت است
با قلمهای بسیار نازک پنجره هایش گویا توریهای مشبکی هستند از سنگ مرمر
روزنهای دیگر بقاعدهٔ نقاشی در این پنجره ها شده است از وصف خارج است
قطعات سنگهای مرمر که بجای پنجره های این بنا بکار رفته است از دو متر
الی هشت متر ارتفاع دارند و عرض آنها از یک متر تا پنج متر میشود در صورتیکه
سنگهائی با این طول و عرض بیشتر از سه سانتی متر قطر ندارند
تعجب زیاد در اینجا است که سنگهای بدین نازکی را چگونه حجاری و
منبت کاری کرده اند و چطور در کار سوار کرده اند که نشکسته است

پس از سیر اینجا بتماشای عمارت (تاژ) Tage Mahal رفتم آه که چقدر عمارت
مرغوبست چقدر بنای معظم و مزینست - بچه اندازه تعجب و تحیر می آورد
هنگام رسیدن باین عمارت درب مدخل باغ من مات و متحیر بر پا
ایستاده بودم و با خود خیال میکردم که این واقعه رؤیا است یا عالم
بیداری عجب اینکه نمیتوانستم پیشتر بروم از بسکه هوش و حواسم مبهوت شده بود.
از تماشای یک پردهٔ نقاشی که در ورود در باغ یکمرتبه پیش چشم جلوه کرده بود.
ناگاه شخصی با من حرف زد من بطرف او برگشتم دیدم شخصی است نقاش
دو قدم جلو روی من که من در وقت ورود در باغ از کثرت تحیر نتوانسته ام
او را به بینم این شخص بالای صندلی نشسته است و در مقابل او یک سه پایهٔ
نقاشی گذاشته است و بر روی آن سه پایهٔ پرده ایست که در صفحهٔ
آن پرده تصویر همین عمارت تاژ طراحی شده است این شخص یکی

از مردمان مملکت ینگی دنیا است خیلی باهوش و خوش فراست
و محجوب است شش ماه این مرد در این پردهٔ نقاشی کار کرده است
و از برای اینکار دو سفر از ینگی دنیا بهند آمده است زیرا که در اینجا
نقاشی نمیکند مگر مدت سه ماههٔ زمستان را یعنی در آن سه ماه که
گرما کمتر است والا در اینجا هیچ زمستان نیست پردهٔ این شخص تازه
کارش نصف شده است بنا براین دو مرتبه دیگر اینمرد باید از
ینگی دنیا بهند مسافرت کند تا پرده اش تمام شود بمن گفت این پرده را
به (اکسپوزیسیون) فرانسه خواهد فرستاد

اینک ما در زیر دروازهٔ عمارت هستیم که از آنجا داخل باغ میشوند بواسطهٔ
خیابان وسیعی که چهل متر عرض دارد و در کنارها خیابان چمنیست
که هشت متر عرض دارد و از اول تا آخر خیابان این چمن با طول خیابان

ممتد است در وسط خیابان رودخانهٔ کوچکی جاریست و رود مذبور از آنکه
سراشیب دارد پیوسته ترشح آب تا بدروازه میرسد
در انتهای خیابان عمارت (تاژ) که مقبرهٔ امپراطوریست از دور با
روشنی و سفیدی میدرخشد عمارت مذبور بر فراز ستونهای محکم و
ارکان متقن با شکوهی مخصوص بلند شده است در چهار سمت این بقعه چهار
برج سخت و محکم متصل است که این بروج چهار گانه ارکان بقعهٔ مذکورند
این چهار برج محکم گویا چهار پاسبان ثابتند که علی الدوام پاس مرقد
امپراطور اعظم را در این بقعه میدارند در دو طرف این بقعه دو مسجد
بسیار قشنگ ساخته شده است و فیما بین بقعه با هر یک ازین دو مسجد
خیابانی فاصله است که تمام آن خیابانرا با قطعات سنگ مرمر فرش
کرده اند بالاخره داخل در صحن بقعه شدیم و پس از آن در سردابه فرو رفتیم

که جد امپراطور موسوم بشاه جهان با جد مادرش در این سردابه مدفون است
معالک این سردابه خیلی حزن انگیز و بی زینت است مگر اینکه بعضی اشیاء
مجلل دارد و قبر امپراطور با قبر مادرش پهلوی هم است
ازین مقام غم انگیز بیرون آمدیم و در طبقهٔ فوقانی بقعه که تحت گنبد رفیعی است
داخل شدیم داخل گنبد خیلی جلوه دارد و سقف گنبد ارتفاع زیادی
دارد در مرکز این بقعه مرقدی ساخته اند که مثال و نمونهٔ ایست از قبر
امپراطور که در طبقهٔ زیری واقع است بر دور این قبر مضوعی نردهٔ از
سنگ مرمر کشیده اند و آن نرده دارای ستونهای مشبک است
از سنگ مرمر که پایه های آن ستونهارا مثبت و مشجر کرده اند
و فواصل آن شبکه ها را با ظرافت تمام قلم زده اند
تمام اشیائیکه در تحت این قبه یافت میشود همه نفیس و گران بها هستند

بعضی مبلهای سنکی در آنجا دیده میشود که از صنایع یهود است و اغلب
آنها از سنکهای مرمر قرمز و سیاه و سفید است که با کمال دقت و ظرافت
قلم زنی و نقاشی کرده اند   از هر سمت این بقعه سنکهای مرمر پر صنعت
و پرکار فراوانست که صحایف آنها نماینده بدایع و صنایع است
مخصوصا بر آن سنکها اشکال کل زنبق و کل سدر بسیار است و هر قسم
کلی که بر این سنکها منبت شده است با حجم و رنک طبیعی خود کل است
قدری بالاتر که نزدیک بسقف کنبد است بند کلهای چندی بر روی
ساخته اند که دارای همه نوع کلی هستند و آن بند کلها متصل میشوند
به سپرهای مصنوعی که روی آن سپرها را با جواهرات کران بها مرصع
کرده بوده اند بسیاری ازین جواهرات کران بها را برده اند
و بجز علامت و جای آنها دیکر اثری از آنها باقی نیست اما هنوز

از علامات و آثار جای آنها معلوم میشود که آن جواهرات نامعدود
ملیون ملیون فرانک قیمت داشته اند

در زیر این کنبد که تقریبا هشتاد متر ارتفاع و چهل متر عرض دارد ممکن نیست
که دو نفر بتوانند حرف همدیکر را درست ملتفت شوند زیرا که انعکاس
صوت ارتعاش صدا را از این دیوار بر آن دیوار و از سقف بزمین بر
میکرداند بنابراین چون دو نفر یا سه نفر در تحت این قبه باهم حرف
بزنند بعد از یک ثانیه صوت منعکس با صدای اصلی بهم مخلوط
شده توام و مدغم بآلت سامعه میرسند پس باین دلیل هنکامیکه سخن متکلم
از پنج یا شش کلمه زیادتر شد شنونده نمیتواند آنها را صحیح درک نماید
هرکاه کسی در زیر آن کنبد دست بهم بزند صوت منعکس آن
دست زدن شبیه است بصدای چلشی که بر زنک بخورد زیرا که

بواسطهٔ صافی و صیقلی بودن دیوارها ارتعاش صوت کمتر از چهار ثانیه
طول نمیکشد

چونکه از شرح تماشای درون بقعه فارغ شدیم شروع کنیم بذکر تماشای
بیرون که عبارتست از چهار ایوان با روح عریض مصفّی جدا این ایوانها
با فرش سطح این ایوانها تمام از سنگهای مرمرهای سفید صیقلی است
که با دقتهای تمام کار شده است . از جلو هریک این ایوانها
پله های بسیار راحت وسیع از سنگ مرمر تراشیده اند که از سطح ایوان
بطرف کنار رودخانه فرود می آید تمام پله های این چهار ایوان
وصل بیکدیگر میشوند و پس از آن متصل بکنار رودخانه میشوند عرض رودخانهٔ
مذبور کمتر از هزار متر نمیشود

از کنار یکی ازین پله ها باید بالا برویم تا برسیم به برج مرتفعی و نیز از آن

برج بالا برویم تا از فراز برج مذبور تماشا کنیم تمام این عمارت و باغ
و خیابانها را بهیئت مجموع و مخلوطاً بهم

آه .... په په .. اگر خامهٔ من انکار کند توصیف این منظر را این عین
انصاف است و همچنین اگر خودم نخواهم شرح دهم تماشای
این منظر و این نقاشی طبیعی را توهین بآن عمارت عالی و تحفه
بر آن بنای متعالی است آیا در این یکقطعه زمین چگونه باهم
جمع آمده اند جلوهٔ طبیعت جوهر صنایع قوهٔ متخیله
با تناسب نباتات و مساعدت آب و هوا و دولت بی زوال
در صرف مخارج شرحی را که در این باب من ذکر نمایم جزو بیست
از کل و نمونه ایست از اصل

من تمام پایتختهای اروپ را اگر دیده ام رم را با عمارت معروف فش

دیده‌ام عمارت (سن پیر Saint-Pierre) در رم بدون اغراق اول صنعت در معماری است اما نمیتوان او را مقایسه کرد با عمارت (تاژ) که از حیثیت طراحی و بنائی و حجاری یگانه بنای عالم است اگرچه عمارت (سن پیر) در رم و عمارت تاژ هر دو نتیجهٔ فکر یکمعمار و ثمرهٔ صنعت یک استادند زیراکه همان معمار ایطالیائی که عمارت (سن پیر) را در رم ساخته است عمارت تاژ را هم او در اینجا بنا نموده است

افواهاً چنین شنیدم که آن استاد قابل مرده است باین تفصیل که محض اینکه عمارت تاژ را بکلی تمام کرده است آن بیچاره را مسموم کرده‌اند مصنف گوید بلی این نوع اجر دادن طریق مخصوصی است که در این عهد مرسوم است

—— بعد از سیر اینهمه صنایع و بدایع تماشای باغ رفتم تماشای باغ از برای من شایسته‌تر است در اینجا خیال من آسوده شد و حواس من مشغول شد بامتحان باغچه‌های گلکاری شدهٔ بسیار اعلی و خیابانهای دلکش و استلخ‌های پر از آب مصفا خصوصاً خیابانهای منحنی بسیار ممتاز

این باغ بسیار باشکوه است از حیثیت عظمت و وسعت هم از حیثیت پر بودن از اشجار متعدده و گلهای مختلفه زیراکه در اینجا دیده میشود انواع و اقسام نباتات و گلهائیکه در خاک هندوستان یافت میشود همه بمقدار زیاد با کمال مواظبت و مراقبت بسر حد تربیت و ترقی رسیده‌اند

چیزیکه از همه غریب‌تر و عجیب‌تر است این بود که در محل انحنای

یکی از خیابانها درخت (ماک لورا) دیدم درخت مذبور خیلی عظیم و کهن بود
چنانچه هشت متر دور ساقه و چهل متر ارتفاع داشت و همچنین که عظمت
آن درخت عجیب بود کثرت میوه اش نیز اسباب تحیر میشد میوه درخت
مذبور با وجود حرارت و گرمای هند هیچوقت خوب نمیرسد و ثمرهٔ درخت
دنا مطبوعی دارد باری اشیائیکه در این باغ دیده میشوند همه از یکدیگر
عجیب تر و بدیع تر اند

بالاخره ازین باغ بیرون آمدم از برای رفتن بگار راه آهن و نشستن
به ترینیکه مرا بشهر لاک نو برد

دهم مارس

لاک نو (یا لاخ نو) — در این شهر زیادتر از دو سه ساعت
نخواهم ماند شهر مذکور دارای صد و ده هزار جمعیت است چندین

عمارت قشنگ و عالی هم دارد اما فرصت این را نداشتم که بیشتر از چند
عکس مطابق نمرهٔ ذیل را بدست آورم

نمره — ۵۰ — حسین آباد

۵۱ — دروازهٔ رُم

۵۲ — دروازهٔ آب انبار

۵۴ — ۵۵ — ۵۶ — ۵۷ — ۵۸ —

نمرهٔ عمارات مختلفه است که فرصت تماشای آنها را نداشتم

کامپور

پس از خارج شدن از شهر **لاک نو** بعد از چند ساعت بشهر کامپور
رسیدم این شهر از حیثیت شهرت اهمیتی ندارد اما این شهر معروف
شده است بواسطهٔ چند نفر از شجاعان انگلیس که وقتی در اینجا محاصره

هنود شده بودند انگلیسی‌های مذکور سخت دفاع کرده بودند و داد شجاعت
داده بود زنان آنها نیز یاری کرده بوده اند شوهرهایشان را در پر کردن
اسلحه و رسانیدن اسلحه آماده وقتیکه ذخیرهٔ انگلیسها تمام میشود و تا آن فشنگ
آخری را هم بدشمن می اندازند لابد تلف میشوند چنانچه هنگامیکه از برای ایشان
امداد میرسد چند روز از مرگ آن بیارزان متعصب گذشته بوده است
از برای اینکه یاد این غازیان محترم همیشه در خاطرها بماند از برای آنها خطیرهٔ
بنا کرده اند که عکسهای نمرهٔ ۶۲ — ۶۳ — ۶۴ — نمایندهٔ
آن خطیره است

بنارس

شهریست از حیثیت تقدم و تاریخ بودن خیلی معتبر عمارتهای
خیلی عالی و خیلی معتبر دارد خصوص در عمل بنائی

افسوس میخورم از اینکه وقت تماشا کردن همه آنها را ندارم اگر
خواسته باشم از برای رفتن بمرکز هندوستان بسا وقتم بعضی تماشان
و گرمای سخت نمیکند باید در مسافرت خیلی تعجیل نمایم
این چند عکسی را که توانسته ام از آنجا بدست بیاورم شاهد بر احوال و
نمایندهٔ مقصود هستند در نمرهای ذیل
نمره ۵۹ — نماینده ۶۰ — منظر مسجد ۶۱ — خرابها

یازدهم مارس

مسافرت من خیلی تاخیر افتاده است بواسطهٔ سنگینی حرکت
ترن راه آهن و بواسطهٔ اشکالاتیکه در راههای جزء پیدا میشود در
هنگامیکه شخص از خط راه اصلیه خارج میشود و در خطوط مشتقهٔ
آن میرود هروز خط مسافرت ما منظر بسیار خوشی دارد

زیرا که امتداد راه آهن گاهی مستقیم و گاهی منحنی از دامنهٔ تپه‌های مرتفعی
میگذرد که در پای آن تپه‌ها رودخانهٔ عظیم (گانژ)
در جریانست و بهر فاصلهٔ چندی می‌بینیم شعبات عدیدهٔ رودخانهٔ
مذکور را که از دامنه‌های کوه (هیمالیا) سرازیر شده متصل باین رودخانه
میشوند و بر مقدار آب و عظمت رودخانه می‌افزایند چنانچه وسعت
رودخانهٔ مزبور در این نقاط بعرض ششصد الی هشتصد متر میرسد
خط راه آهن از برای اینکه با امتداد رودخانه برود و آن اعوجاجاتیکه
رودخانه بواسطهٔ حرکت با میل آب پیدا کرده است سبب طول
راه نشود گاه گاهی راه آهن از روی پلهای عظیم سخت محکم میگذرد
دشتها و مرتعهای بین راه علی الاتصال در تغییرند ماشین راه
آهن با اطاقهای متصله‌اش در طی بعد مسافت است و ما

پیوسته از رودخانه‌های وسیع بواسطهٔ پلهای عظیم میگذریم
و میبینیم صحراها و تلها و جنگلهای پر از اشجار خودرو
متصل ترن در حرکت است و پیوسته حالت اراضی و مراتع در تغییر
هیچ چیز امروزش مثل دیروز نیست و هیچ شئ فردا شبیه با امروز نخواهد بود
امید است نیز که تا زمان ورود بطهران هرچه را که ببینم تازه و نا
دیده باشد

آسانسل

رسیدیم تا آسانسل که در واقع مرکز عظیم زغال سنگ است
چنانچه همه ساله سالی شصت ملیون پیپ زغال از اراضی
مجاورهٔ آنجا خارج میشود این محل بهترین محل معادن هندوستان
بلکه میخواهم بگویم نیکوترین سرمایه و مدخل سنویه است

زیرا که هیچ معدن دست خورده معمول و هیچ معدن دست نخورده
مهر دارد   آن معدنی را که من دیدم زغالهایش حمل به کلکته میشود چنانچه
همه روزه ترنهای پر از زغال در حرکت است و بجهازاتیکه از برای
حمل زغال در بندر حاضر است میرسانند

در اینجا ترن سه ساعت می ایستد من فرصت را غنیمت دانستم
از برای اینکه از ترن پیاده شوم و به تماشای یکی از معادن که نزدیک
بود بروم هیچ گمان نمیکردم که در اینجا وقت این را پیدا کنم که به تماشای
معدن زغال بروم   چون بر سر چاه معدن رسیدیم من با جانشین
نایب رئیس در دلوی نشستم که جای پنج نفر آدم در آن دلو میبود پس از آن
در چاه معدن شدم   دلو مزبور بواسطه چرخ صعود و نزول در چاه
میکند و آن چرخ هم نزدیک دهنه چاه است   هر دفعه که این دلو

از چاه بالا می آید پانصد کیلوگرم زغال از چاه بالا می آورد و در واگن هائیکه
از برای حمل زغال حاضر شده است میریزد و آن واگن ها زغال را بمحل
معین خود میرسانند

از اول که وارد در چاه شدم یک دوران و گیجی از برای من پیدا شد
زیرا که خود را داخل در این برج سیاه عظیم دیدم اما زود بحال خود
آمدم همینکه در ته چاه رسیدم و خود را در میان جمعی از آینده کان
و رونده کان از مزدور و مزدوره دیدم که یکی پیپهای خالی یا پر از زغال
بر دوش داشتند و در آمد و شد بودند   آنکسانیکه مثل من به تنفس
در هوای کثیف و غلیظ عادت ندارند همینکه در معدن میآیند بواسطه
گرد زغال عمل تنفسشان مغشوش میشود و از برای آنها دوران دم
و سردردی پیدا میشود

بواسطهٔ نایب رئیس که همه جا راه نمای من است و قدری زبان فرانسه
میداند تمام مغاک های معدن را تماشا کردم   شنیده بودم که در
چاههای معادن نقبها میکنند و تا مسافت زیادی در زیر زمین کار میکنند
و پیش میروند   اما چقدر متعجب شدم وقتیکه بچشم خودم دیدم که طول آن نقبها
اقلاً بچهار صد متر و زیادتر هم میرسد   عجب تر این است که در اعماق
این نقبها عراده ها و دوچرخها دیده میشود که با اسبها و الاغها بسته اند و با آنها
ذغال را تا دهنهٔ تحتانی چاه معدن میآورند

چیزیکه زیاد مرا متعجب ساخت این بود که دیدم آنجا زنان بیشتر از مردان
مشغول بکار و عمله گی هستند و نیز عجب تر اینکه بیشتر از کارهای پر زحمت در
عهدهٔ زنان بود و این زنها در آنجا هیچ خسته و کسل نمیشوند بلکه میتوانم
توضیح بنمایم که تمام زنهائیکه از صبح تا شب و از جمعه تا شنبه در معدن هستند

و پیوسته سبدها و پیپ های سنگین پر از ذغال بر سر دارند خیلی سخت‌تر
و سالمترند از زنان شهری ما   تمام کسانیکه در معدن کار میکنند سر تا
پایشان سیاه است از گرد ذغال و با این حالت همگی خشنود و راضی هستند
بواسطهٔ اجرت کمی که کمپانی محترم انگلیس بایشان میدهد یا بجهة ارتباطیکه
با انگلیسهای سلطهٔ محترم پیدا میکنند

غذای این مزدوران کم و مختصر است اغلب خوراک آنها آب گوشت
کم گوشت شور مزه ئیست که همینقدر غذائیتی دارد با این اجرت و غذای
کمیکه بآنها میدهند کار زیاد میخواهند از این بیچاره گان که مثل اسب و گاو
در زیر بار و مطیعند و بهمین قسم در زیر بار زحمت هستند تا وقتی که مرگ
این بیچاره گان برسد

چطور بیچاره میتوان گفت این مردمان کار کن قناعت پیشه را که بعقیدهٔ

سن عزیزتر و شریف ترند از بزرگان و از آن سیلردهای انگلیسی که از

قبیل همین بیچاره‌کان دخل و دولت دارند

از آسان سُل به کلکته

اینک از ییلاقات بسیار قشنگ عبور میکنیم که خرم و آبادند از

کثرت محصول خصوصاً شلتوک برنج که جزء عمده محصول آنجا است

و از روی دقت و قوانین علمی زراعت شده است این زراعات

کثیره متعلق است بهنود متمول که همه ساله ازین املاک منافع و مداخل

کلیه میبرند

ازاینجا خوب میتوان فهمید که بشهر بزرگ نزدیک میشویم زیرا که ازاینجا بعد

پیوسته می‌بینیم پارک های عالی را با دیوار های نظیف و خیابانهای

مطبوع و گل کاریهای قشنگ از اطاقهای چوبی و کلافرنگیهای شکیله

از میان پارکها بلند است بام معلوم میشود که اینها عمارات تابستانی

هستند که متمولین و متملکین در فصل شدت گرما در این عمارات مسکن میکنند

و در زیر این اشجار با این گلهای گوناگون بسر میبرند

همین قسمیکه در ترن نشسته ایم میتوانیم تماشا و تجربه نمائیم بستانهای

خرم و محصولات عالیه را مخصوصاً درختهای موز پربار را که از طرف

نردبانها در پای آنها گذاشته است و از روی نردبانها اثمار آنها را

جمع میکنند در این ملک میوهٔ درخت موز خیلی معمول و مطلوب است

چنانچه بعضی اورا بجای میوه و آجیل تنقل میکنند و جمعی اورا بجای

غذای یومیه صرف میکنند بالاخره بقدریکه نان گندم در دول اروپ

صرف میشود در این خاک میوهٔ موز ماکول و مصروف میشود

کلکته

ساعت نه بعد از ظهر از ترن پیاده شدیم هنگام شب است من باید
بروم (اتل) قدری استراحت کنم زیرا که هنگام روز را در این هوای
گرم هشت ساعت تمام در ترن محطوی بوده ام رسیدن در (اتل)
ملزومات خواب را فراهم آورده در بستر راحتی دراز کشیده با شطار
کارهای فردا خوابیدم

دوازدهم مارس

صبح امروز که از خواب بیدار شدم اول آمدم در جلو پنجره اطاق از
برای اینکه از همین جا تماشا کنم یک سمت این شهر عظیم کلکته را که پای
تخت هندوستان است خیلی مأیوس و متعجب شدم از اینکه دیدم
جمعی خانه ها را همه کوچک و پست همه هم ارتفاع و مساوی هم
و حال اینکه منتظر این بودم که در اینجا خواهم دید شهری پر از اروپائی

و فرنگی تا پی با عمارتهای عالی چهار طبقه و پنج طبقه
اجاره دار (اتل) را خواستم و سبب پستی و حقارت خانه ها را از و
پرسیدم او مطالب ذیل را جواب داد
چونکه زمین کلکته مخلوط است از لجن ولای و خاک سست ممکن نیست
که در او خانه های وسیع مطبق ساخت چنانچه چند نفر مردمان پول دار
بوالهوس بخیال ساختن عمارت مرتفع افتادند و از عهده بیرون
نیامدند زیرا که در عمارت چهار طبقه یا پنج طبقه سنگینی طبقات
فوقانی بر طبقات تحتانی فشار می آورد آنگاه بواسطه سستی خاک
و لق بودن زمین پایهٔ عمارت بزمین فرو میرود
اجاره دار (اتل) از برای اینکه صدق سخن خود را بمن ثابت نماید
نشان داد بمن عمارت چهار طبقه ئی را که در مقابل همین اتل واقع

بود و برهمین ایوانیکه ما در او نشسته بودیم مرئی بود چون من درست ملاحظه
کردم دیدم قریب یک متر از طبقهٔ تحتانی این عمارت در سطح زمین فرو
رفته است و شکست بر این عمارت افتاده است چنین خانهٔ عالی
بهیچوجه مسکون نیست زیراکه معمارها اطلاع داده اند که شکست بر
تمام ستونهای این خانه افتاده است و عمّا قریب تمام این بنا برهم
خواهد ریخت علاوهٔ بر حقارت این خانه های بد ساخت کثیف
مغشوش هوای کلکته نیز قابل استنشاق نیست زیراکه مخلوط است
با ذرّات زغال سنگ و بخارات گاز دار و دودهای غلیظ که از
دودکشهای کارخانه جات عدیدهٔ شهر و از لوله های جهازات کثیره
که در بندر لنگر انداخته اند بلند میشود و نیز بواسطهٔ بوهای بدی که از
سطح کوچه ها بلند میشود در وقتیکه آنجاها را آب پاشی میکنند

بالاخره مجموع این کثافات اسباب اغتشاش تنفس میشود از برای شخصیکه
مثل من از جائی آمده باشند که محل هوای صاف و لطیف بوده است
امّا چنین مینماید که مردمان این شهر بهمهٔ این چیزها عادی شده اند
چنانچه با آب و هوای کلکته ببلاهت زنده گانی میکنند حتّی آقایان
انگلیسی هم در این هوای کثیف سالم و سرخوشند
فی الحقیقه این تماشا و امتحان اولیهٔ در ایوان (اتل) مرا مأیوس کرد
از اعتبار این شهر عظیم
بهر جهة من مشغول شاغل تخصیص میشوم زیراکه مرا خبر داده اند که در اینجا گیاهای
عجیب و مرغهای غریب بلکه آن حیواناتیرا که هیچ ندیده ام و هوس دارم
به بینم در اینجا خواهم دید
ابتدا میکنم گردشم را تماشای باغ وحش

که نمایندهٔ

مجموع حیوانات است اما افسوس که در این باغ مثل سایر باغ وحشهای
دیگر این کلمه را معمول دارند «حق فروش از برای کسی نیست»
معهذا باید از خارج سراغ کرد که از کجا میتوانم تحصیل کرد بعضی از حیوانات
مطلوب را و از کجا میتوان خرید حیوانات منظور را علی الخصوص فیل آن
نوع فیلی را که **اعلیحضرت شاهنشاه** می پسندند در این باب
گفتم در دو روزنامهٔ مخصوص هند اعلان کردند پس باید منتظر نتیجهٔ
اعلان باشم

تکلیفات شخصی من محرک اند مرا که تمام شهر را سیر نمایم بنابراین مرکز
شهر را با چهار گنش گردش نمودم چنانچه میتوانم بگویم وسعت این
شهر بقدر عظمت پاریس است اگرچه جمعیتش زیادتر از هشتصد و
پنجاه هزار نفر نیست که تقریباً ثلث جمعیت پاریس میباشد

از جملهٔ هشتصد و پنجاه هزار نفر پنجاه هزار نفرش اروپائی هستند و هشت
قسمت از این پنجاه هزار انگلیسی هستند و یک قسمت از پنجاه هزار
آلمانی هستند و مابقی از ملل مختلفهٔ اروپ میباشند که در میان آنها
فرانسوی اکثریت دارد

در کلکته کوچه عظیمی را دیدم که مخصوص بود بطایفهٔ چینی یعنی جمیع
ساکنین آن کوچه از اهل چین میباشند و همه صنعت کفاشی
دارند مخصوصاً دوختن چکمه و نیم چکمه و اقسام پاپوشها منحصر باین
طایفه است زیرا که کارهای ایشان هم ممتاز است هم ارزان
قیمته این مردم خیلی ماهر در صنعت و متعصب در عصمت و در امر کار
هستند بواسطهٔ این صفات پسندیده از برای رقیبان و همکاران
ایشان مجال عداوت نیست و پیوسته عادات و رسوم

مملکت خود را در این ملک معمول دارند یکی از امتیازات آنها
این است که محل ایشان در وسط کلکته در بهترین کوچه‌های شهر است
چنانچه هر کسی که در آن کوچه میرود میتواند تصور نماید که بشهر پکن که پایهٔ
تخت چین است رفته است در اینمحله دیده نمیشود مگر چینی‌ها با
اسبهای بلند دم شان که دمهای مصنوعی شان بزمین کشیده میشود
لباس اینطایفه همان لباسهای معمولی و ملتی خود شانست که همه حریرهای
مخطط راه راه برنگهای تیره است چترهای ایشان همه عریض و بسطح
و منقش است بنقوش چینیائی فی الحقیقه وقتیکه من در اینکوچه عبور
میکردم بگمانم میرسید که در کنار خلیج (پچیلی) یعنی پکن هستم
اینک شرح این کفاشان چینی را گذاشته بذکر هنود کلکته
میپردازم اولاً چنین بنظرم می آید که اخلاق و اطوار این هنود کلکته

سوای رسوم و عادات هنود سایر شهرهای هند است که من دیده‌ام
یکی اینکه بجهت معاشرت و مجالست با فرنگیها عادت و رسوم ایشان
بکلی تغییر کرده است چنانچه بعضی از آنها لباسهای ملتی خود را
تبدیل کرده اند به البسهٔ اروپائی و بعلاوه آنها را امتیاز و ترجیح داده‌اند
زیرا که در محافل و مجالس عمده با لباس فرنگی داخل میشوند
آن عراده‌های بارکش سابق شان نیز امروز مبدل شده است
با کالسکه‌های ورنی زدهٔ براق و دوچرخهای ظریف انگلیسی
سوای بعضی پیرزنها که نمیتوانند یا نمیخواهند تغییر بدهند اوضاع قدیمهٔ
خود را دیگر کسی نیست که بعادات و رسوم سابقه باقی باشد
تمام این اوضاع و اصطلاحات حالیه و جمیع این رنگ و بوهای
مصنوعی جدیده نافع و مفید است از برای حکومت معظمهٔ انگلیس

که جمعی را چون کودکان بر اطراف سفرهٔ پر رنگ و بو جمع کرده است
تا دیگ هوا و هوس خودش را از جوش باز دارد
امّا فرانسه که میزبان عمدهٔ این سفره بلکه ناظر این کارخانه بوده است
بواسطهٔ غفلت خود امروز باید بریزهٔ چینی این خوان قناعت کند
اگر امنیت و تسلط حکومت انگلیس در کلکته چندی مغشوش شد
این نتیجهٔ نقصان حبوبات و قحط اغذیه بود چنانچه در یکی از سرحدات
شمالی هند تولید بلوا شد اگرچه امروزه آن بلوا مفقود و معدوم است
ولی شاید که این فقدان بصورت ظاهر باشد هرچند امروزه در این
سمت هند آسمانِ امنیت صاف و روشن است امّا شاید که در
قفای صافی از این افق هند طوفان خطرناک برخیزد و باران آشوب
چون قطرهٔ روغن بهر جا که چکید درست تا بمرکز نفوذ کند

هر کس که زنده باشد خواهد دید تغییراتیکه در رسوم حالیهٔ هند پیدا خواهد شد
زیرا که ممکن نیست که مملکتی باین وسعت و آبادی با ملتی بدین کثرت و فراوانی
که تازه از خواب غفلت بیدار میشوند تحمّل ابدی داشته باشند با تحکمات
و اوامر هزاران هزار انگلیسی که بفتوای جمع کثیری چندین مقابل سرمایه که
در هند صرف کرده اند تاکنون سود برده اند

باز بیائیم بشرح کلکته اگرچه این شهر پای تخت است امّا چندان چیزی که
قابل ذکر باشد ندارد از ابنیه و آثار قدیمه چیزی ممتاز نیست از عمارات
جدیده آنچه قابل بیان است عکسهایشان از این قرار است

۷۳ — عمارت حکومتی ۷۴ — میدان موزه و پست

۷۵ — پل

پنج باغ عمومی در کلکته است که مثل میدان محل عبور و مرور مردم است

وهر یک ازین پنج باغ در یک محلهٔ از شهر واقع است علاوه بر این پنج باغ
یکباغ هم باغ عمارت حکومتی است که بجز صفا چیزی ندارد یکی دیگر هم
باغیست موسوم بباغ (گاردان وال) است این باغ هم عمومی است
ولی موزیک عصرانه هر روز در آن باغ زده میشود محترمین کلکته باغ مزبور را
میعادگاه قرار میدهند چنانچه هنگام عصر که میخواهند گردش نمایند یا دوستی را
ملاقات کنند در این باغ می آیند واستماع موزیک هم مینمایند این موزیک
از برای نایب السلطنه زده میشود ازین باغ بیرون آمدم از برای
رفتن بباغ بوتانیک (گیاه شناسی) باغ مزبور قریب ده کیلومتر
دور از شهر کلکته واقع است باید از رودخانهٔ گانژ بگذریم بواسطهٔ
یک پل طولانیکه بر روی رودخانهٔ مذبور کشیده اند این پل از دم دروازهٔ
کلکته کشیده شده است تا درب دروازهٔ شهر جدیدی که مقابل [illegible]

کلکته احداث کرده اند وآن شهر را هاوُها مینامند پل مزبور خیلی عجیب
وعظیم است هزار متر طول دارد اندکی متحرک و متزلزل است و بر سر پایه‌های
مخروط فلزی ساخته شده است با اینکه پل بسیار قشنگی است باز فایدهٔ او
از قشنگیش زیادتر است زیراکه هر روزی متجاوز از پانصد هزار جمعیت
وصد هزار کالسکه وعراده از روی این پل عبور میکنند از ساعت پنج بعد از
نصف شب بر روی این پل ابتدای عبور و مرور جمعیت است که ازین دروازه
بآن دروازه میروند واز پای پل قایقها وجهازات شطی را بارگیری میکنند
از برای نقل بجهازات بحری که در بندر حاضرند
ساکنین شهر آنطرف رودخانه تماماً عملجات ومزدور کارخانجات هستند
زیراکه این شهر جدید محل ارباب صنایع وحرف است
درب دروازهٔ این شهر دیده نمیشود مگر عراده ها وبارکشهای حمل شده از

ازمال التجاره و در داخل شهر بجای اشجار دیده نمیشود مگر دود کشهای مرتفعهٔ کارخانه
جات وازین شهر آوازی شنیده نمیشود مگر صفیر و نکیهای بخار و صدای چرخ ماشین ها
وبرهم خوردن فلزات

سوای حبوبات تمام محصولات بلوکات مجاوره داخل کارخانهای این شهر میشود
از قبیل پنبه و پشم وابریشم وسایر اشیائیکه متعلق بکارخانه است پس از
آن منتجهٔ آنها حمل میشود از برای تمام بازارهای پنج قطعهٔ اصلیهٔ کره ارض

درین کارخانه جات بافتن کیسه ها وجوالها از برای حمل حبوبات و تنسیج پارچه های
نازک از برای چادر وغیره خیلی معمول است ثلث ازین منسوجات از
کلکته خارج میشود و دو ثلث از آن صرف داخله میشود

اینک در خارج شهریم در جادهٔ عبور میکنیم که طرفین آن جاده مشجر است
از نخل های زیادی که مثل جنگل بنماید ازثمر این نخل ها هنود شرابی بعمل می آورند

که خیلی بی مزه است و بآن بی مزه گی بقیمهٔ گزاف میفروشند باری رسیدیم
بباغ گیاه شناسی و وارد شدیم در خیابانیکه طرفینش مشجر است از درخت
(کان تیا) درخت مذکور شکل مخصوصی دارد کوچکترین این درخت دو متر
دور ساقه اش میشود وساقهٔ آن تا بارتفاع هشت متر هیچ شاخ و برگ ندارد بعد
پس از هشت متر بفراز این نیزهٔ برهنه سطح عریضی از برگهای دراز خاکستری رنگ
او پیدا میشود وطول هر یک برگش سه متر میشود

در یک محوطهٔ مستدیری هیئت یک درخت عرعری بر ما مرئی شد
اما چه درخت .. شرح متداولی اندرخت ازین قرار است —
عمر این درخت صد و پنجاه سال — دور ساقهٔ او در ارتفاع یک متر
دور از سطح زمین هیجده متر — دورهٔ عظیمهٔ فوق ساقه سیصد
هفتاد و هشت متر — طول بعضی شاخهای او هفتاد و پنج متر —

ریشه‌های طولانی او که در زیر زمین از برای مقاومت حمل این درخت عظیم است

بعده سیصد و پانزده شاخه — بالاخره قریب دو هزار متر فضای

زمین در زیر شاخ و برگهای این درخت عظیم پنهان است این درخت

یکی از چیزهای تماشائی هند است و از طایفه انجیر (فیکو) محسوب میشود

این باغ بدون استحقاق موسوم بباغ وحش شده است زیرا که انواع

هر قسم گل و گیاهی در او هست و چندان اهمیتی ندارد

چهار روز دیگر باید در کلکته بمانم از برای کارهای مخصوصم و از برای تکمیل تماشا

و بعلاوه از برای رفع تب شدیدی که دو روز است بر من غلبه کرده است

و ساعت بساعت شدیدتر میشود معهذا در تهیه عزیمت خیلی عجله دارم

همین امشب باید حیواناتی را که تاکنون بدست آورده‌ام روانه بمبئی

نمایم در تحت مواظبت شخصی که او را از برای همین کار اجیر کرده‌ام که تا بندر

(گراتیه) حیواناتم را توجه نماید و چون به بندر مذکور برسیم عباسعلی

خودش از برای مواظبت آنها حاضر است

یک مجموعه قشنگی از حیوانات غریبه تحصیل کرده‌ام خیلی خوشبخت

خواهم بود اگر بتوانم آنها را سالم بطهران برسانم زیرا که این حیوانات طاقت

مسافرت ندارند و همچنین پرستار آنها که شخصی فعله و کار ندانست

یک واگن مخصوصی از برای حیواناتم کرایه کردم که آنها را سه روزه

به بمبئی برساند و خودم نیز با اینکه هنوز کار زیاد دارم فردا صبح عزیمت

خواهم کرد و مسلم است که ورود حیوانات در بمبئی با نزول من مقارن

خواهد افتاد

هیجدهم مارس

امروز ممکن نیست که من حرکت کنم زیرا که دیشب تبم قطع نشده و

وحرارت تب بدرجهٔ چهل و نه رسیده بود. لهذا فرستادم طبیبی از
برایم حاضر کردند طبیب دوای معدودی از برای رفع تب داد و
قدغن اکید کرد که هیچ از اطاق بیرون نروم خیلی مجبور هستم از اینکه نمیتوانم
از منزل بیرون بروم مخصوصاً خیلی مشوش شدم وقتی بخاطرم آمد که
حیواناتم پیش از من به بمبئی خواهند رسید و من در آنجا نخواهم بود
فوراً تلگرافی به بمبئی نوشتم از برای قونسول ایران و از او خواهش کردم
که بجای من برود در (گار) راه آهن و حیوانات را دریافت و
پذیرائی نماید در آنجا من ماندم با اطاق و تب شدیدم که هیچ میل نداشت
از من دور شود امشب را نیز از شدت تب خیلی بد گذشت
علی الصباح دکتر آمد تب را شدید یافت همان دستور العمل
دیروز را داد با تأکید در منزل ماندن اما خودم در این خیال هستم

که باید رفت هرچه میشود بشود زیرا که می فهمم مشکل است در اینجا سالم
بشوم بدلیل اینکه هوای اینجا مخلوط است از ذرات ذغال و دود های
غلیظ با بخارات کثیف که باعتقاد من مولد تب و منشاء مرض میشد
چونکه خودم قوهٔ این را نداشتم که بتوانم تا پای ترن بروم گفتم مرا همراهی
کردند بترن رسانیده در ترن سوار کردند و ترن حرکت کرد
دوا و غذایم همه حاضر است اما فردا بواسطهٔ تغییر هوا تب قطع شده
و احوالم بکلی بهتر است مگر اینکه باز هنگام شب تب خفیفی در خود
حس کردم آنهم چندان طولی نکشید چنانچه علی الصباح که بشهر
(مینور) رسیدیم بکلی سالم بودم ولی متصل در تشویش هستم از
برای حیواناتم
یکروز باید در این شهر بمانم زیرا که بمن گفته اند فیل در اینجا پیدا میشود اما

در خدمت راجال نپور بنابراین محض پیاده شدن از ترن روانهٔ
منزل این شاهزاده شدم نواب والاخوب از من پذیرائی کرد
و بسیار مسرور شد از اینکه یکنفر فرانسویرا ملاقات کرده زیراکه نواب
مشارالیه زبان فرانسه را خوب میداند و در کمال صحت و فصاحت حرف
میزند خود نواب مشارالیه راهنمای من شد و حیوانات وحش خانه‌اش را
بمن نمود مجمعی از طیور مختلف اللون داشت و جرگهٔ از میمونهای
متفاوت النوع همچنین اقسام حیوانات دیگر از قبیل گوزن و قوچ و بز کوهی
و ببر و پلنگ وغیره تمام آنهارا مرتباً در قفسهای وسیع منزل داده بود
این شاهزاده مرد بسیار با ذوقیست میلش اینست که پیوسته
مجمع حیوانات را در وحش خانه داشته باشد هیچ کمان نیست
که وقتی حیوانی را رها کند یا بکسی ببخشد مگر اینکه در وحش خانه بمیرند

اما در باب فیل هرگز فیل را نمیفروشد مگر استخوانش را بلکه راضی میشود که
فیل در فیل خانه‌اش بمیرد و بیرون نرود از برای من ممکن نبود که فیلهای اورا
تماشا کنم زیراکه فیل خانه‌اش در یکی از دهات دیگر او بود که پنج
کیلومتر مسافت داشت چونکه نمیخواستم مزاحم شاهزاده باشم اظهار
امتنانی کردم و مرخصی طلبیدم و نیز اذن خواستم که بروم باغ بزرگ
شاهزاده را هم تماشا کنم مشارالیه باغبان را خود فرمان داد که راهنمای
من بشود و تمام گلهارا بمن نشان بدهد و هر نوع گلی را که طالب شدم
بمن بدهد من نیز قبول این مرحمت را غنیمت دانسته و جعبهٔ را از گلهائیکه
مایل شدم پر کردم که با خودم بشهر پونه ببرم زیراکه از آنجا مستقیماً بپونه
میروم
در چهار ساعت دیگر ترن حرکت میکند این چهار ساعت وقت را

غنیمت دانستم از برای تماشا رفتن بیک کارخانهٔ نساجی که ششهزار عمله مردانه
و زنانه در آنجا کار میکنند و عدهٔ زنان بیشتر از مردانست
رئیس کارخانه مرد معقول محجوبیست از او اجازه خواستم که دستگاههای این
کارخانه را تماشا کنم رئیس بکمال مهربانی قبول کرد و نایب کارخانه را
گفت که مرا بر سر تمام دستگاهها ببرد و جمیع ماشینهای جرّ و اثقال این
نشان بدهد و هرچه را که ندانم از او بپرسم از برای من شرح دهد
نایب کارخانه ابتدا کرد به نشان دادن بارهای پنبه که بعرادهها حمل بود
و از دهات مجاوره می آمد و از دروازهٔ وسیعی داخل کارخانه میشد
از برای تماشا با این بارهای پنبه داخل میشویم و همه جا با او سیر میکنیم و تغییرات
او را در دستگاههای مختلفه تماشا میکنیم تا وقتی که این بارهای پنبه
تبدیل ببارهای منسوج مختلفه شده از دروازهٔ دیگر کارخانه بیرون رود

اول پنبه که وارد کارخانه شد در دستگاهی ریخته میشود که چرخهای دندانه دار
دارد و دندانهایش درهم داخل و خارج میشوند در زیر این چرخ پنبه از دانه سوا
میشود و در چندین دستگاههای دیگر میگردد و نداف شده قابل فتیله میشود
پس فتیلهها در دستگاههای دیگر متوالیاً باریک میشوند تا در دستگاه
مخصوصی تبدیل بریسمان و نخهای بسیار نازک میشوند پس از این دستگاه
در دستگاه دیگری میرود که ماسورههای بسیار بر سر میلها میگرداند این
ماسورهها بسرعتی میگردند که چشم را خیره و سر را گیج مینمایند پس از آنکه این
ماسورهها پر شدند از ریسمان اگر میل داشته باشند که پارچهٔ سفید منسوج
شود ماسورههای مذکور را بهمان حالت مستقیماً در دستگاهی میبرند
که ریسمانرا تبدیل بپارچه میکند و اگر بخواهند که پارچههای ملون و منقش
بافته شود ماسورههای سفید را در ظروف صباغی رنگ می کنند

وبعد مطابق نقشه یا طرحیکه میخواهند پارچه های الوان بافته شود ماسوره ها را آنجا
در روی دستگاه طرح میکنند و مشغول عمل میشوند مطابق نقشه و نمونه پارچه
ملوّن از زیر دستگاه بیرون میآید

درهمین اندک زمانیکه من درین کارخانه گردش میکردم پنجاه قسم منسوج مختلفه
دیدم که از دستگاه خارج شد بالاخره از یک پنبه کم قابلیت چه منسوجات
لطیف و چه پارچه های نظیف با چه رنگهای مواج می بیازند که لایق
هر طبقه و هر گروه و شایسته هر مجلس و محفلی میشود از تماشای این کارخانه
خیلی متأثر و محظوظ شدم پس از تماشا پیش رئیس آمدم از برای خشنودی
او قدری با او نشستم چند کلمه صحبت کرده برخاستم عازم راه شدم

هشتم مارس

امروز در خط راه پونه هستم و زودتر از فردا هم بآنجا نمیرسم هرچه درین

راه می بینم از مکرّراتی است که درین مملکت دیده ام پس از برای اینکه
بعد مسافت خاطرم را خسته نکند باز بخیال خود آوردم دستگاههای
کارخانه را و تماشاهائیکه در آن کارخانه کرده بودم باخود میگفتم چقدر مفید بود
از برای ایران اگر یک کارخانه چنین میداشت ممکن بود که
که دو سه نفر استاد اروپائی از فرنگ بخواهند و چندین هزار عمله مزدور
در زیر دست آنها بازدارند تا عمله جات بواسطه کارکردن وجه معاش
خود را بآسانی تحصیل کنند چنانچه در هندوستان همین کار را مینمایند و ممکن است
که منسوجات لازمه مملکت را از کارخانه خود مملکت تحصیل نمایند
چقدر این کار مفید است از برای حالت حالیه ایران که بقدر لزوم و
کفایت پنبه کاری میشود و باید آن پنبه ها را بهند فرستاد تا بافته شود
و بیاید در اینجا چقدر ضرر منظور است یکی کرایه حمل و نقل از بردن پنبه

بهند آوردن پارچه باران یکی گمرک وتحمیل نماید باری در هر صد جزء پنجاه جزء
تفاوت صرفه است وممکن بود که جزء اعظم این صرفه بمصارف دولت
برسد آیا این تفاوت پنجاه از صد بکجا میرود هزاران هزار عمله جات هنود
ازین قبیل بوجه معاش وبهره میرسند کارخانه جات معتبر احداث و
آباد میشود کمپانیهای جهازات متمول میکردند

چونکه تحقیق اینمطالب مربوط بشغل من نیست بازمی آیم در راه پیمائی خود
وطی طرق دراین صحاری بایر و ییلاقات بیصفا که درخط این راه واقعند
اگرچه ملک ایجنود زیاد و خاکش بسیار قابل زراعت است زیراکه
در فصل باران علفهای بسیار ازاین صحرا میروید و بی اندازه نمو و ترقی مینماید
دراین بیابان از شدت گرما بحدیکه در مقیاس حرارت بدرجه چهل و پنج میرسد

بیست یکم مارس

پونه شهریست عظیم درکنار رودخانه (کیتنا) درسمت جنوب شرقی
بمبئی و قریب صد و پنجاه کیلومتر دور از بمبئی واقع است فضای این شهر
وسیع است اما خانه هایش کوچک وخیلی دور از یکدیگرند
در ساعت چهار بعد از نصف شب وارد شهر پونه شدم ساعتی است
که تمام شهر در خواب شیرین بامدادند غیر از کسبه و اصناف که در بازار
مشغول اخذ بار و تزئین دکاکین اند درهمین جا از برای تماشای بازار ایستادم
زیراکه میدانم اگر کسی بخواهد که بداند که متاع و محصول یک شهری چیست باید
در بازار آن شهر سیر نماید چنانچه من هم دراین سفر بهر شهریکه وارد شده ام
اول بازار آنرا تماشا کرده ام واز تمام بازارهائیکه دراین سفر دیده ام
بازار کلکته از همه رنگین تر و آبادتر بود چنانچه سوای متاع های محصوله ولایتی
هر نوع محصولیکه از خاک هندوستان حاصل میشود در بازار کلکته حاضر

بود من نیز در آن بازار مقدار زیادی از تخم گل خریدم اما درباب بازار پونه
من خیلی متحیر شدم که شهری بدین عظمت بازارش اینطور مختصر و مختصر بود
باید بروم بباغ گیاه شناسی (بوتانیک) که چند کیلومتر دور از شهر
پونه واقع است راه این باغ از پهلوی میدان اسب دوانی
میگذرد این میدان خیلی وسیع و خیلی محل عبور و مرور مردم است خصوص
در هنگام اسب دوانی که بسیاری از مردمان هند از برای تماشا در
آنجا حاضر میشوند

پونه یک نوع ییلاقیست از برای انگلیسهائیکه در بمبئی مسکن دارند و همه
ساله دو سه ماهی میآیند در آنجا بسر میبرند ایک باغ گیاه شناسی را تماشا
کردم و بیست و دو جعبه گل از آنجا خریدم و حمل نمودم که مستقیماً
بجهاز برسانند و باز میخواهم که بعضی تخم گلها و حبوبات دیگر اخذ نمایم

که از آنجمله تخم تمر است که میخواهم از آن مقدار زیادی بیاورم زیرا که دوای
دارد در وقتیکه مشغول جمع کردن به تمر بودم که باغبانها از درخت
می تکانیدند و بر روی علفهای خشک و بوته های قهوه میریخت چیزی نمانده
بود که مرا مار بزند باین تفصیل که مار زننده در زیر علفها چنبر زده خوابیده بود
از صدای دست من که در روی زمین تمر جمع میکردم آن مار بیدار شده
از جای خود جستن کرد با دهن گشوده بقصد من حمله آورد من فوراً
بکمال وحشت بعقب جستم و بتماشای او ایستادم ولی آن مار هنوز در قصد
من بود زیرا که بر روی دم خود راست ایستاده بود و گردن درازش را
کشیده منتظر غافل شدن من بود که در این وقت باغبان رسید
و با آن چوب بلند سختی که در دست داشت بر کله مار فرو کوفت و با ضربت
دویم او را کشت من خواستم از حال این مار اطلاعی پیدا کنم از باغبان

سؤال کردم باغبان این تفصیل را از برای من تعریف کرد که این مار بسیار
کشنده است و در این مملکت فراوان است عدهٔ مسمومین این مار در
سالی پانصد نفر میشود و سم این مار هیچ قسم تریاق و علاج ندارد و بطوری خود را
پنهان میکنند که دیر دیده میشوند و کمتر میشود آنها را کشت با آنکه حکومت
از برای کم کردن آنها سر ایشان را بقیمهٔ اعلی از مردم میخرد باری از
چنگ این حیوان موذی زود رستم دیگر در آنجا تمرجع نکردم و زود از آن
باغ بیرون آمدم بطرف پونه مراجعت کردم اما این دفعه را از راه دیگر بشهر
می آییم در بین راه هشت سربازخانه معتبر دیدم که تقریباً خالی بودند این سربازخانه ها
از برای این است که سربازهائیکه باید از برای سرحد افغانستان ساخلو باشند
در آنجا منزل میگیرند و سربازخانه های مذکور جای صد و پنجاه هزار سرباز دارد
از شهر پونه نیز به (استاسیون) اول میرویم که با راه آهن نیم ساعت میرویم

ساعت ده بعد از نصف شب است و در این منزل فیل زیاد دارد
در اینوقت شدت گرما زیاد است ترن راه آهن از دامنهٔ کوهی میگذرد
که همه جا بامتداد رودخانه واقع است شعاع آفتاب از یکطرف با در آب
منعکس میشود و از طرف دیگر بر کوه تابیده سنگهای کوه را داغ مینماید که دو
اسباب ازدیاد حرارتست این قسم اماکن از برای فیل خیلی مناسبست
زیرا که آب و گرما هر دو مهیاست

ساعت یازده بعد از نصف شب بود که بمرتع فیلها رسیدم بیست
پنج فیل را دیدم که مشغول در کار یعنی زیر بار تیر هستند تمام این فیلها جوان
و عظیم الجثه هستند مگر یکی از آنها که پیکرش عظیم تر و سنّش زیادتر است
و دندانهای بسیار بلند پر شکوهی دارد این یک فیل بکار مشغول نیست
خواستم بفهمم این یک فیل چرا بیکار در قفای دیگران میرود پس نزدیک شخص

ژنده پوش کثیفی که نزدیک فیلها بود رفتم تا از و سؤال نمایم ولی افسوس
که با این چند کلمه زبان هندی و انگلیسی که یاد گرفته بودم هر قدر با او حرف
زدم و هر قدر با سر و دست اشاره کردم او هیچ نفهمید تا اینکه از و مأیوس شدم
و باین خیال افتادم که شاید از خود فیلها بتوانم چیزی درک کنم خصوص از آن
فیل بزرگ که از رنگ و پیکر خیلی شبیه بود با فیل اعلیحضرت شاهنشاه
باستثناء دندانهایش که سالم و بلندتر بود   در نزدیکی فیلها خودم را
در زیر سایه کشیدم و به پنهانی مشغول تماشای آن عمله جات نوع جدید شدم
پس از لحظه تماشا و دقت ملتفت شدم که این فیل بزرگ چرا مشغول کار
نیست معلوم شد که تکلیف این فیل مواظبت و محافظت کردن دیگران است
زیرا که دیدم یکی از آن فیلها که بارش را کج کرده بود این فیل بزرگ آمد
باسر دندان ضربهٔ با او زد و او را تنبیه کرد   چقدر تماشا دارد که شخص ببیند

حیوانی غلط حیوان دیگر را تصحیح میکند   هنوز در این تعجب بودم
که باز دیدم همان فیل بزرگ یکپارچه زنجیر را که تقریباً یک متر طول آن میشد
با خرطوم خود گرفت و آمد با آن زنجیر زد بیک فیل دیگر که کار کردن را گذاشته
بود با خرطوم برگهای شاخهٔ درختی را میخورد
در مدت این یکساعتی را که من مشغول تماشای آنها بودم فیل مزبور چندین
دفعه سایر فیلها را تنبیه و تهدید نمود   در این بین آن شخص هندی که پرستار
و کارفرمای فیلها بود از آن محل سایهٔ که پنهان شده بود بیرون آمد و کلمه
مختصری با فیل بزرگ حرف زد فوراً آن فیل بجانب درختی رفت که بر شاخهٔ
آن درخت زنگی آویزان بود   فیل مزبور با خرطوم زنگ را حرکت داد
و بصدا در آورد   من نمیدانستم شخص هندی چه بفیل گفته بود و فیل چرا
زنگ زد   اما دیدم بمحضیکه صدای زنگ بلند شد تمام فیلها کار را ترک

کردند و رفتند در زیر یک طاقی که در سایهٔ آن طاق علف خشک از برای
آنها ریخته بودند آنگاه ملتفت شدم که زنگ نهار بود که شخص هندی فرمان
داد و فیل کار فرما زنگ زد و فیلها همه مشغول خوراک شدند افسوس که
نمیدانم و نمیتوانم ازین مرد هندی بفهمم که این فیلها مال کیست
پس چند ورقهٔ (بانک - نوت) از جیب بیرون آوردم و باو نمودم
و با اشارهٔ دست و نمودن ورقهای (بانک - نوت) باو حالی کردم
که میخواهم فیل بزرگ را بخرم آنشخص متغیر شد و با اشاره های سخت پی در پی
سر خود را بالا می انداخت چنانچه من فهمیدم این فیلها فروشی نیست
وقتی در گار آمدم و نشانی و علامات فیلها را گفتم خیلی محزون شدم زیرا که
بمن گفتند که این فیلها مال شخص متمولیست و بهیچ قیمتی نخواهد فروخت
اگر آن فیل بزرگ را بفروشد بهر قیمت که بود میخریدم اگر چه آوردن

آن از برایم بسیار صعب بود زیرا که کمپانی جهاز قبول نمیکند که فیل در کشتی
حمل کنند ولی من چارهٔ آنرا فکر کرده بودم خیالم این شده بود که اگر او را
خریدم از راه خشکی بفرستم نهایت این بود که طول مدت لازم میشد
یعنی هشت ماه طول میکشید تا بطهران برسد چقدر محزون هستم از اینکه
نتوانستم این خدمت را بانجام برسانم زیرا که خاطر مبارک اعلیحضرت
شاهنشاه از دیدن آن فیل مشعوف میشد

بیست دوم مارس

بمبئی سه ساعت بعد از نصف شب بود که وارد شهر شدم چونکه شهرهای
بزرگ در شبانه روز دو نوبت تماشا دارد یکی هنگام روز و یکی
هنگام شب اینک پیش از صبح است که من وارد بمبئی شده ام پس
موقع را غنیمت دانستم از برای اینکه حالت شبانهٔ شهر را تماشا کنم تا

نوبت تماشای روز برسد بنابراین مشغول تماشای شهر شدم بدون اینکه
طرفی را قصد کنم یا محلی را از کسی سراغ نمایم و بسمت منزل بروم زیرا که در
این وقت بامداد در معابر کمتر عبور و مرور میشود مگر اجزاء پلیس و عسس که تناوباً
در پاس و گردش اند باری در آن کوچه های خلوت گرم شب گردی خود
بودم که ناگاه در طرف مقابلم صدای پای جمعیتی بلند شد که بعجله بطرف
من آمدند   آه که چه حادثهٔ موحشی در مقابل خود دیدم شش تابوت
میت بر دوش دوازده نفر بود که در قفای یکدیگر بردیف میبردند و دو نفر
پلیس هم با آنها بودند عمله جات موت با جنازه هایشان بسرعت از
پیش من گذشتند من ماندم و تاریکی شب از کثرت تحیر بجای خود
ایستادم مسلم است که هر کس در روز یک مرده را به بیند متاثر
و مشوش میشود منکه در شب شش مرده را یکمرتبه باهم قطار دیده ام معلوم است

که بچه اندازه وحشت کرده ام   بعد از لحظهٔ باز شروع کردم بپیش رفتن
در صورتیکه حواسم مشوش است و با خود خیال میکنم که این اموات باید
هلاک شدگان از مرض طاعون باشند

قریب صد متر بیشتر دور نشده بودم که باز ملاقاتی تازه شد
ایندفعه یک تابوت بیشتر نیست امّا مرده ئیکه در این تابوت است
دستهایش از تابوت بیرون و از دو طرف تابوت سرازیر است
یکنفر پلیس بیشتر با این تابوت نیست   این تابوت نیز با سرعت
از مقابل من گذشت و در امتداد آن شش تابوت پیش مفقود شد

چون قدری از آنجا دورتر شدم بکوچه وسیعی رسیدم در این کوچه
یک صف تابوت دیدم که پشت سر هم قطار شده بسرعت میگذرد
چنانچه ده دقیقه زیادتر نبود که من در این کوچه داخل شدم و در این ده

دقیقه یازده تابوت از جلو رویم گذشت دانستم که ماندن من در این کوچه
زیادتر ازین مضر است حالا باید برگردم راه را بلد نیستم نمیدانم (دگار)
راه آهن از کدام طرف است که بآنجا بروم و اسباب و اشیائم را از
(دگار) حمل کرده خود را به (اتل) برسانم نمیخواهم ازین عمله جات
موت سؤالی نمایم بلکه نمیتوانم با آنها حرفی بزنم زیرا که تمام از هنود هند
و زبان مرا نمیفهمند بالاخره بیکنفر صاحبمنصب انگلیسی رسیدم و او
راه را بمن نشان داد پیش از آنکه از صاحبمنصب مزبور دور شوم از او
پرسیدم که من در کجا هستم و این کثرت اموات یعنی چه آن صاحبمنصب
بازبان فرانسه که خوب نمیدانست جواب داد که اینجا محله هندیهاست
و این مرده ها هلاک شدگان طاعونند
بنابر راهنمائی و نشانیهای صاحبمنصب خود را (دگار) رسانیدم و از آنجا

اشیاء خود را حمل کرده مقارن طلوع آفتاب داخل (اتل)
شدم و باز هم در همین راه چندین جنازه میت دیده شد
من حساب کردم در این مدت گردشم که سه ساعت و نیم طول کشیده
بود بیست و هشت یا سی تابوت مرده دیده بودم
در باب طاعون از صاحب (اتل) سؤالی کردم او جواب داد
که مرض طاعون در بمبئی شدت دارد چنانچه در شبانه روزی صد و پنجاه نفر
الی دویست نفر را میکشد و اغلب آنها را در شب دفن میکنند مثلاً
از ده قسمت دو قسمتش را روز دفن میکنند و هشت قسمت اورا
در ساعت بعد از نصف شب از برای اینکه مردم شهر نترسند
با وجود این رفتارهای عاقلانه و مواظبتهای حکیمانه در مراقبت اینکه
از صد نفر میت پنجاه نفر او بیشتر معلوم نشود مع هذا در روزنامه

اموات عدهٔ طاعون زدهگان بسیار است

در بمبئی عمل تجارت و مراودهٔ با بنادر خیلی نقصان یافته است ولی
نزدیک است که این مرض عمومی تخفیف پذیرد و شدت خطر او کمتر شود
طاعون خیلی اسباب ناقصت تجارت و مراودت بنادر شده است
با این شهری که دارای هشتصد هزار جمعیت است و یک عشر جمعیتش اروپائی
هستند بمبئی خیلی قشنک تر و باصفاتر و صنعت خیزتر و معتبرتر از تمام
شهرهای هندوستان است بلکه در فصول خوش و مناسب گردشگاه
و تماشاگاه اهل اروپاست

تمام خیابانها و معابرش در زیر سایهٔ درختهای خرم واقع است
خانه های قشنکش همه با باغچهای کوچک مصفا مهمانخانه های مجللش همیشه
پر است از مسافران و سیاحان حتی در آن طغیان طاعون هم

مغازه های با کمکش مجمعیت از امتعه و اقمشه مرغوب عالم ابنیه
و عماراتش تمام عالی و متعالی باغ معروف (ویکتوریا) اش پر است
از هر طایفه حیوانات از هر مملکت بندر معتبرش که دویم بندر هند
محسوب است همیشه پر است از جهازات هر مملکتیکه در آنجا لنگر انداخته اند
بمبئی بر دو قسمت است بمبئی هندیان و بمبئی اروپائیان بمبئی اروپائیان
بهشت هندوستان است اگر همسایهٔ بمبئی هند نمیبود بمبئی هندیهایش
همه کثیف و جمع بهم کوچهایش کوچک و تنگ با جوبهای پر آب مرداب
و راکد که منشا احداث مرض عمومی و مبدا تولید (میکروب) که کرور کرور تولید
میشوند و کثافت آن آبها اسباب تغذیه و طول بقای آن نما میشود

در (داتیل) جویای منزل قونسول ایران شدم که از کلکته با او تلگرام کرده بودم
و از او خواهش نموده بودم که برود در (گار) و حیوانات مرا که از راه میرسند تا خود

دارد جواب دادند که قونسول ایران در بمبئی نیست چندیست که مسافرت
کرده است و هنوز نه خودش مراجعت کرده است و نه کسی بجای او مقرر
شده است از این خبر مشوش شدم و بعجلهٔ تمام خود را (بگار) رسانیدم
که ببینم بر سر حیواناتم چه آمده است وقتیکه بگار رسیدم حیواناتم را دیدم
که با پرستارشان در جلو گار حیران و سرگردانند سه روز است که از ترن
پیاده شده اند و در مدت این سه شبانه روز نه پناهی از برای دفع نسیم
شب داشته اند و نه سایهٔ از برای منع آفتاب روز اما در باب
مرغهای مطبوع و مطلوب اغلب آنها با صدمهٔ راه و شدت گرما تاب
نیاورده عدهٔ زیادی از آنها تلف شده است بقسمیکه از پنجاه عدد آنها
چهارده عدد باقی مانده است بعضی از آنها را که نظیرشان در بمبئی پیدا میشد
خریدم و بجای آنها گذاشتم و بعضی دیگر که نوعشان در اینجا پیدا نمیشد بلاعوض

ماندند

چه اتفاق بدی از برای من روداد که در وقت حرکت از کلکته دو روز
تب کردم و پرستار این حیوانات نیز احمق بوده است که اقدام نکرده است
از برای آنها منزلی پیدا بکند که این مرغها در پناه و محفوظ باشند
گفتم تمام حیوانات را آوردند در حیاط مهمانخانه که در واقع آنجا پر از صحنهٔ
حیوانات شد زیرا که اغلب از حیوانات من ناخوش هستند خصوص دو نوع زینه
دارم که خیلی شبیه بانسانند و گمان ندارم که آنها چاق بشوند زیرا که من
آنها را پیش بیطار جانوران فرستادم و بیطار معروف بعد از رسیدگی
و امتحان در آنها گفته است که بواسطهٔ حرارت و کثافت هوا اختلالی
در آلات دموی آنها پیدا شده است و ریهٔ آنها معیوب شده است
با وجود اینکه از سالم شدن آنها مأیوس بودم معهذا آنها را به بیطار سپردم

و گفتم اقدامات لازمه را در معالجهٔ آنها بعمل بیاورد و خود به بازار طیور رفتم از

برای خریداری مرغ و بزودی باز برگردم قفسها را از مرغهای قشنگ دلپسند

چنانچه در وقت سوار شدن بکشتی بیست و دو قفس مرغ حمل کردم از مرغ

مگس گرفته که از گردو بزرگتر نمیشود تا طوطی که

خاک (گالیفورنی) که بچه‌اش تا نیم متر طول سر تا دم آنها میشود

از حیوانات بزرگ یک بز دارم با دو بزغاله و یک بز نر و دو گاو و سایر

حیوانات با نه صندوق میوه که باید آنها را حمل بوشهر نمایم

جعبه‌های گلی که از شهر بونه مستقیماً رسیده است در بندر قبول میشود و در جهاز

راه میدهند اما بیست و دو جعبه گلی که در بمبئی خریده‌ام بهیچوجه در بندر

قبول نمیکنند و در جهاز راه نمیدهند زیرا که قدغن اکید است که گلهای

در کوزه را از بمبئی خارج نکنند بدین دلیل که میگویند تخم طاعون در خاک

و گل است

بسیار محزونم از اینکه باید چشم بپوشم از آن گلها و گیاه‌هایی که اینقدر با زحمت

تحصیل کرده‌ام و هر یک از آنها در محل گل کاری من کم و نایاب است

این قدغن از قانون بین الملل است و حکم بر سلامتی ملت دارد

در مقابل این حکم نه حرفی میتوان زد نه کاری میتوان کرد فلهذا باید اطاعت

کرد حکم صاحبمنصبان حافظ الصحه عمومی را

بیست و پنجم مارس

امروز لنگر از جهاز (پاتنا) برداشته میشود از برای رفتن به بندر کراچی

که بعد از دو روز باید به بندر مزبور برسیم

یکروز پس از حرکت مان بدبختی عجیبی از برای ما روی داد و آن بدبختی این

بود که در یک گوشهٔ این جهاز (پاتنا) مرض طاعون بروز کرد و یکی از

مسافرین گرفتار شد

بیست و هشتم مارس

امروز رسیدیم به بندر کراچی در اینجا جهاز دو روزی ماند و از برای من
فرصت لازم هست که بتوانم حیوانات و گلهایم را که در ابتدای سفر درینجا
خریده بودم و با عباسعلی گذاشته بودم و خود بمسافرت مرکزی هند رفته
بودم اکنون آنها را در جهاز بارگیری نمایم

بیست و نهم مارس

قبل از حرکت مان تکلیف حفظ صحت خود را بعمل آوردیم و آن شخص طاعون
زده را از جهاز پیاده کرده بمریضخانه فرستادیم اما وقتی که به بندر عباس
رسیدیم شنیدیم که آن بیچاره در کراچی مرده است این خبر موحش
منتشر شد در تمام بنادر خلیج فارس و بتمام بنادر این خلیج تلگراف شد

که در جهاز (پاتنا) مرض طاعون پیدا شده است از این ساعت به بعد
ما را بهیچ بندری راه نمیدهند و اهل هیچ بندری با ما مراوده نمی نمایند
یکنفر دیگر از اهل جهاز گرفتار بمرض طاعون شد و در بین بندر لنگه و بندر بوشهر مرد

دویم آوریل

چون رسیدیم به بندر بوشهر دستور العملهای سخت آمده در باب حفظ صحت
و قدغن بلیغ شده بود در باب محافظت جهاز که بهیچکس هیچ نوع مراوده و
ارتباطی با جهاز ننماید

اهل جهاز با کاپیتن اتفاق کرده بالاجماع صورت تلگرافی نوشتند و از
خاکپای مبارک مستدعی شدند که مرخص فرمایند تا مسافرین و مال التجاره
جهاز را در بندر بوشهر نزول دهند تا دو روز ما منتظر جواب بودیم
منهم از جانب خودم تلگرافی بخدمت جناب جلالتمآب حاجب الدوله

عرض کرده ام و نیز منتظر جوابم

چهارم آوریل

انتظار ما از برای جواب تلگراف بیفایده است زیرا که هیچ خبری نیامد عصر
روزانهٔ دویم کاپیتن لنگر جهاز را برداشت از برای گذشتن از خط آبگیه
حد مابین خلیج فارس و دهنهٔ شط العرب است دیگر هیچ امید نداریم
که ما را در بصره راه بدهند زیرا که باز در جهاز مرض طاعون بروز کرد و این شخص
سیّمی از ماست که گرفتار بطاعون شد

پنجم آوریل

امروز گرفتاری تازهٔ از برای ما پیدا شده است و آن گرفتاری اینست
که جهاز ما در گل نشسته است بر روی قطعه شن زاری در فاصلهٔ پنج میل دور
از مصب شط العرب در اینجا آب بقدر کفایت نیست که جهاز را

حرکت بدهد باید اینقدر در اینجا بمانیم که فردا صبح آب دریا ممتد شود و جهاز را
حرکت داده داخل در شط العرب شویم

ششم آوریل

ساعت پنج بعد از نصف شب بواسطهٔ مدّ دریا آب زیاد شد کشتی را
حرکت داده بدهنهٔ محمّره آمدیم در اینجا نیز باید بمانیم زیرا که در مقابل محمّره عرض
شط زیاد است و عمقش کم و اگر بخواهیم جهاز را در وسط روز از اینجا بگذرانیم
باز در گل می نشیند امروز نیز باید مثل دیروز بمانیم تا فردا صبح که بواسطهٔ مدّ دریا
آب زیاد شود و جهاز بتواند از شط عبور نماید
چه منظر و تماشائی دارد سواحل شط العرب خصوص طرف یسار شط
یعنی ساحل خاک عثمانی که پر است از نخلستانهای انبوه اما طرف
ساحل ایران مثل سایر نقاط ایران ....

هفتم آوریل

قبل از وقت میدانستیم که در بصره اذن نخواهند داد که ما از جهاز پیاده شویم
زیرا که در خاک عثمانی عسکر بسیاری مأمور است در دو سمت شط از برای
منع پیاده شدن مسافرین هند از جهاز اما این احتیاط تقریباً بیفایده است
زیرا که از ابتدای محمره تا بصره ساحل قریب دوازده نفر از مسافرین طبقهٔ
سیم جهاز خود را در شط انداختند و بواسطه شناوری همه خود را بساحل رسانیدند
جهاز ما مقابل بصره در وسط شط ایستاد ورود ما از برای ساکنین بصره
حادثه عظیمی شد چرا که این اولین جهاز طاعون زده است که وارد این بندر
شده است و هر کسی میخواهد ما را تماشا کند ولی از دور
بمحض اینکه جهاز لنگر انداخت یک کشتی پر از عساکر مسلح آمدند و قراول
گذاشتند بر دور جهاز بیچاره یکه ما کم اقبالها بر او سوار شده بودیم و نشستیم

کی از او پیاده خواهیم شد
آن مریضی را که در کنار جهاز داریم حافظ الصحه او را قبول کرد از برای بردن بمریضخانه
که مخصوص است بمسافران بحریه و گرفتاران امراض مسریه
تمام مسافرین را در گرمخانه پیاده کردند از برای شستن و بو دادن و همچنین در
همین بین تمام سطح جهاز و اطاقهای جهاز با انبارهای تحتانی و کنارهای جهاز را
دود دادند و ضد تعفن بعمل آوردند در تمام جهاز و بر همهٔ اهل جهاز که تقریباً صد و
چهل نفر بودند ترتیبات ضد عفونت بعمل آمد حالا باید تا ده روز در جهاز بمانیم
اگر در مدت این ده روز میان ما مرض بروز نکرد ما را از کشتی پیاده میکنند
و اگر در بین ده روز یکی از اهل جهاز گرفتار طاعون شد آنوقت معلوم نیست
که درباره ما چه میشود و کی ما را از جهاز پیاده خواهند کرد
در اینجا ما محکوم حکم مجلس حافظ الصحه بین الملل هستیم که واقع در اسلامبول است

نهم آوریل

هیچ چیز تازهٔ نداریم مگر اینکه مسافرین طبقه سیم جهاز همه دارند و همه آنها در این
باب است که راضی نمیشوند تا ده روز مجبوراً اینطور در جهاز بمانند میگویند ما حکم
حافظ الصحه ملتی نمیدانیم چیست ما میدانیم باید خودرا از اینجا خلاص کرد و هرچه
زودتر خلاص شویم آن بهتر است

من نیز با آرای این طبقه هم عقیده ام زیراکه از برای حیواناتم آذوقه تا بصره
بیشتر نگرفته بودم باین امید که در بصره باز تهیهٔ آذوقه می نمایم و حالا این ممکن نیست
زیراکه هیچکس را نمیگذارند بجهاز نزدیک شود مگر پست که کاغذها را میرساند
و کاغذهای ما را که میخواهد بگیرد همه را دود میدهد و عمل ضد عفونت را در آنها
مجری میدارد آنوقت قبول میکند من می بینم که نزدیک است آذوقهٔ
حیواناتم بکلی تمام شود و اگر این حکم ده روزه تغییر نکند مصیبت عظیمی خواهد بود

برای جانورهای من که بعضی از آنها بواسطهٔ طول مسافرت مرده اند و
برخی دیگر ناخوشند

دهم آوریل

در اینجا عقلها دیگر متحیر است مخاطرات است که بر مخاطرات میافزاید
امروز از ادارهٔ حفظ صحت حکم رسیده است که عسکر دور جهاز را محاصره نماید
و مترصد باشد صاحبمنصبان جهاز را که هیچ حرکتی بر خلاف حکم حافظ الصحه ننمایند
و همچنین باید مسافرین طبقهٔ اول مسافرین طبقهٔ سیم را محافظت نمایند که خلاف
اطاعت از آنها سر نزند زیراکه مسافرین طبقهٔ سیم تمکین ندارند و میگویند
قهراً از جهاز پیاده شویم چراکه مأکول و مشروب نداریم و بیچاره ایم
سخنانشان مطابق حساب و حقیقت است میگویند ما را باسم حفظ الصحهٔ
عامه در کشتی نگاه داشته اند اگر چنین است باید اول مخارج و مؤونت

زنده کافی مارا متحمل شوند

یازدهم آوریل

از چیزیکه دیروز اندیشه داشتیم امروز واقع شد یکنفر از صاحبمنصبان جهاز
از کثرت اضطراب خواسته است خودرا در آب بیندازد کتک زیاد
از مستحفظین خورده است ما رسیدیم و اورا حمایت کردیم امروز یک کیسهٔ
برنج از کاپیتین گرفتیم و ما پنجنفر مسافر درجه اول ما بین خودمان تقسیم کردیم کاپیتین
اظهار داشته است که هزار کیسهٔ برنج از مال کمپانی در جهاز است و حالا که
کار مسافرین فقیر باینجا کشیده است آن برنجها باسم کمپانی باهل کشتی
داده میشود از مژدهٔ این خبر قدری حواسها جمع شد و خیالها آسوده شد
باین امید که از بابت تغذیه دیگر چندان اضطرابی نیست تا بعد چه شود

دوازدهم آوریل

واقعهٔ من روز بروز سخت تر و بدتر میشود دیگر هیچ ندارم که بمرغهایم بدهم
مگر برنج و آرد این هم از برای همهٔ آنها مناسب و سازگار نیست. باری بجهة
فقدان دانه هر روز هشت الی ده رأس از مرغهای من تلف میشوند از
برای بزها نیز بجز قدری جو دیگر چیزی ندارم از وقتیکه از بمبئی حرکت کرده‌ام
تاکنون قریب صد جانور و طیور از من مرده است از آنجمله یکی از دو بوزینه
و چندین مرغ ممتازم تلف شده‌اند وقتی که در پیش خودم خیال میکنم
که هنوز در نصف بعد مسافرت هستم و اینقدر از حیوانات من مرده‌اند از
خودم میپرسم که آیا تا زمانیکه بطهران برسم چقدر از آنها باقی خواهند ماند
همچنین نه صندوق میوه‌هایم از دست رفته است زیرا که دیگر نمیتوانم
خیال کنم که ممکن است باز آنها را حمل کرد چراکه کمال بی احتیاطی خواهد
بود بجهة اینکه شاید تخم طاعون با آن میوه‌ها باشد از دیگرها در این باب

مشورت کردم آنها نیز حکم دادند که باید میوه ها را در آب ریخت من نیز بدستور العمل آنها
رفتار کردم جعبه گلها نیز بواسطه صدمه راه و بواسطه حرارت آفتاب
بسیار مغشوش شده است و اغلب از گلها پژمرده و تلف شده است

سیزدهم آوریل

پیوسته بدبختی تازهٔ از برای ما میرسد چنانچه شش روز دیگر بیش نمانده بود
که جهاز ما از قرانتین خلاص شود که ناگاه طبیب تشخیص داد که باز یکی از اهل
جهاز را طاعون زده است با آنهمه پرهیز و مراقبت که در مواظبت جهاز
و اهل جهاز بعمل بیآید این واقعه از برای ما خیلی اسباب سختی شد زیرا که دیگر
ما را بهیچ بندری راه نخواهند داد و تصوری دیگر از برای خود نمیتوانیم بکنیم
مگر اینکه مدت مدیدی باید همین جا بمانیم زیرا که این مرض مسری احتمال ترقی
و تزاید را دارد

در اینوقت من عریضهٔ بخدمت جناب جلالتمآب حاجب الدوله عرض کردم
و تلگرامی هم بایشان نوشتم که خاطر مبارک اعلیحضرت شاهنشاه را از
وقایع من آگاه سازند که چه نوع در قرانتین های سخت پی در پی میگذرانم
قبل از حرکت از بمبئی نیز عریضهٔ خدمت جناب معظمٌ له عرضه داشته بودم
که با وجود حوادث مختصری که از برای مسافر پیدا میشود من حقیقةً از مسافرت
خود راضی و خشنود هستم و نیز از برای ایشان شرح داده بودم تفصیل و
وعدهٔ تخمینی حیوانات و گلهائیکه سه روز بعد در این جهاز میشوم حمل خواهم کرد
از آنوقت به بعد حیوانات و گلهای من پیوسته در تناقص و انعدام هستند
و با حالت اندوهناک می بینم که این بدبختی هنوز باختتام نرسیده است
در این عریضه نوشتم که امیدوارم خاطر مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی
از مسافرت من خشنود باشد امّا افسوس که من انفعال را تنها در پیش خود بکردم

هفده هم آوریل

در وقتی که مشغول دریافت پول بودم از کمپانی باین کلمه مرا اطلاع دادند
که کلفتخانه و حیواناتم را که منتظر بودم اینک حمل در کشتی علیحده رسید من دستور العمل
دادم که آنها را مستقیماً بغداد ببرند و بسیار مراقب حیوانات باشند تا
وقتی که خودم ازین قرانتین خلاص شوم   امروز باز در جهاز اسم مریضی
در دفتر ثبت شد و آوازه منتشر شد که باز یکی را طاعون زده است امّا
این چیزی نیست   پیرمردیست خیلی مسن که عمر طبیعی او بآخر رسیده است
واجل او را بعجله میطلبیده است

طبیبی که ما در کنار جهاز داریم جوانیست مبتدی و پر از هوا و هوس و کم تجربه او نیز
فوراً ممدّ شد بر انتشار این واقعهٔ غلط و گذاشت که این خبر شهرت پیدا کند
در میان این مردمان بیچارهٔ وحشت زده مسموم به بلا و محبوس در وسط آب

من از برای اینکه وقتی را بگذرانم همراه شدم با دکترها یکه میروند از برای تجربه
عمل و مواظبت آن طاعون زده ئیکه در روز اول از جهاز پیاده کردیم
و او را بمریضخانه بحری بردند   چون بمریضخانه رسیدیم آن مریض را دیدیم
که بر روی قطعه بوریائی خوابیده و خرخر در حنجره اش افتاده بود و چشمهایش
خیره شده بود چنین مینمود که خیلی درد و زحمت دارد

دکترها شروع در عمل و تجربه کردند بر روی هر یک از رانهای این مریض
ورمی بود که آن ورمها رو به تزاید بودند و خیلی بزرگتر بودند از آن ورمهائیکه
من بر ران طاعون زدگان بمبئی دیده بودم   قصد دکترها این است
که این دو ورم را منفجر کنند

تاکنون چیزی از شرح این دو نفر دکتر روسی مرقوم نداشته ام که در جهاز
با ما هم سفر هستند   یکی ازین دو نفر موسوم به دکتر (رُث زویخ)

ودیگری موسوم به دکتر (کُنیتا زَنسکی)

این دو شخص هر دو عالم و خوش خُلق و در هیچ
موقعی فروگذار نمیکنند معاونت و همراهی خود را نسبت باین دکتر جوان
که ما در کنار جهاز داریم این دو نفر دکتر میکروب من میتوانم آنها را دکتر
میکروب بخوانم زیرا که آنها دوست میدارند اعمال میکروبی را و پیوسته
در طلب انکشاف میکروب و تشخیص خصایص میکروب باشند

این دو نفر دکتر از جانب دولت روس فرستاده شده اند از برای منع
ازدیاد و انتشار این مرض سری و ایشان باید بطور مخفی مراقب احوال
مردم باشند از برای اینکه آقایان انگلیسی از اینفقره برنجند زیرا که
مواظبت و مراقبت سواحل ایران در عهدهٔ کارگذاران انگلیس است
بالاخره این دو نفر طبیب روسی از برای انجام تکالیف و مأموریت خود

با ما در جهاز (پاتنا) میباشند این دکترها میتوانند که از روی صداقت
و حقیقت مدّعی بشوند که در بعضی از سواحل ایران عمل قرانتین منظم نیست
چنانچه منهم از روی تعصّب میگویم که در بندر بوشهر و محمّره در ردّ جهاز خوب
مراقب بودند امّا برخلاف در بندر عباس بسیاری مال التجاره و خیلی از
نفر مسافر از جهاز پیاده شدند و حال آنکه معلوم بود که در جهاز ما یکنفر طاعون
زده بوده است و در بندر کراچی پیاده شده است و یکنفر دیگر هم در
کنار جهاز داریم با وجود این رئیس حافظ الصحهٔ بندر عباس تذکرهٔ عبور مارا
امضا کرده است

بعقیدهٔ من اگر مرض طاعون در ایران نشر کند تقصیر از طرف رئیس
حفظ الصحت بندر عباسی است

باز بیائیم بشرح حال دکترهای روسی و اعمال جراحی آنها وقتی که کیف و

اسباب جراحی حاضر شد و آلات لازمه هر کدام بجای خود مرتب چیده شد
شروع بعمل کردند اسباب بریدن و شکافتن درست دکتر
(رُث زویچ) است در صورتیکه رفیقش قطرات خون را بر روی شیشهٔ
مدوّری ریخته است و با ذره بین ذرات خون را تجربه مینماید و آن طبیب جوان
که طبیب مخصوص جهاز است در جمع آوری اسباب با دکترها همدستی مینماید
و من پیوسته مشغول شستن و آب پاشی و گرد پاشیدن بر اسباب و آلاتیکه
بمریض آلوده شده اند هستم و در تماشای عمل هیچ فروگذار نمیکنم و حرکات
آنها را یکی بیکی تماشا میکنم

در هنگام مراجعت و معاودت در جهاز عمل ضد عفونت را مجری میدارم
و از فرق سر تا پاشنهٔ کفش خود را بجلول (دار اشکنه) میآلایم

هیجدهم آوریل

حالت حالیهٔ ما خوش است هیچ مریض در جهاز نداریم مدت ده روز
قرانتین ها هم تمام شده است هیچ حکمی تازه در باب ما صادر نشده است
ما مسافرین طبقهٔ اوّل جهاز صورت تلگرامی نوشتیم در باب پیاده شدن
از جهاز و تمام مسافرین صورت تلگرام را مُهر و امضاء نمودند باید این
تلگرام برود بمجلس حافظ الصّحه بین المللی که واقع در اسلامبول است
و از آن مجلس اذن برسد که ما بزودی از جهاز پیاده شویم همان عصریکه
تلگرام را بتلگرافخانه میفرستادیم از زشتی اقبال در کنار جهاز یکنفر از
مسافرین باز مبتلای طاعون شد فوراً حافظ الصحه باسلامبول
خبر داد و از آنجا حکم رسید که جهاز ما را با تمام مسافر و مال التجاره از
مقابل بصره دور نمایند از رسیدن این خبر موحش همهمهٔ غریبی در
مسافرین طبقهٔ سیم جهاز افتاد ولی این همهمه فایده ندارد خواهی نخواهی

مارا ازین بندر بیرون بکنند ما هیچ امیدی نداریم بجز اینکه بار ما را به بمبئی
عودت دهند زیرا که مسلّم است در هیچ بندری دیگر ما را راه نخواهند داد
مقارن ظهر جهاز ما از مقابل بصره حرکت کرد و با یک هوای صاف و مساعدی
در امتداد این شط سرازیر میشویم اگر حواس من بی اندازه پریشان نبود
بواسطهٔ حوادث متوالیه این سفر بد فرجام مناسب حال من بود که لذت
ببرم از تماشای این رودخانهٔ صاف و آرام که آفتاب بر او تابیده است
و سواحلش مزیّن است از اطاقهای چوبی و نخ و ماهی گیرهای بسیار و گله‌های
عدیده که در آن علف زار پر نمو فراوان چرا میکنند و آن باغات و
نخلستانها که پی در پی از پیش چشم میگذرند و از سواحل نشینان آنجا دود
که در ایاب و ذهابند باری تمام اینها جاذب نظر و قابل تماشا میشد
ولی افسوس که من بسیار محزون و دلتنگ هستم

آن شخص طاعون زده نزدیک با در روی پل اوّل جهاز منزل دارد و گاه گاهی
دکترها می آیند و (سِروم) طاعون را در زیر جلد او زرق میکنند من نیز
در این هنگام از برای عفونت مقصّ محلول (دار اشگنه) استعمال
می نمایم
عصر امروز نقاهتی در خود دیدم معلوم شد تب دارم امشب را هم خیلی بمن
سخت گذشت علی الصباح بسیار زود از خواب برخواستم و اولین
بدن خود را ملاحظه کردم چنانچه هر روزه بدن خود را تماشا میکردم
که مبادا علامت طاعون در من بروز کرده باشد
امروز معلوم است چقدر متحیّر شدم وقتی گمان کردم که اثر یکی از آن
غدّه ها در بالای ران راست من پیدا شده است هرچه بیشتر بر آنها
نگاه میکنم رنگ من بیشتر سفید میشود بروز آنها بیشتر مرا متأثر

میکند با خود میگفتم ورم اینجاست .. آنجاست .. حالا است که بیشتر میکند
و پیشتر میرود هیچ نمیتوان تصور کرد حال آن بیچارهٔ را که این مرض مهلک
در او بروز میکند من پیش خودم لاف میزدم که جبان و کم دل نیستم
اگرچه هنوز جوانم امّا دنیا دیده هستم و مکرّر خودم را در مخاطرات دیده‌ام و هرگز
نترسیده‌ام امّا این دفعه مثل سایر دفعات نیست موهای سرم راست
شده است عرق مثل چشمه از تمام بدنم جاریست و در یک لحظه سرتاپا
خیس شدم چشمهایم کم نور و خیره شده است تمام بدنم مثل شخص مفلوج از
حسّ و حرکت افتاده است چون این وحشت و دهشت اوّل وهله
گذشت اندکی آرام شدم و با صبر و دقّت در حالت خود ملاحظه کردم
دیدم مرض من درد ندارد و اگر شدّت و سختی پیدا کند در چند ساعت دیگر
خواهد بود پس تمام جرأت و پردلی خودرا جمع کردم و مشغول تکالیف

لازمهٔ قبل از مرگ شدم که بعد از مردنم تکلیف نامعیّنی نداشته باشم لهذا
مشغول تحریر مراسلات شدم و مدّت دو ساعت و نیم کاغذنویسی کردم
اوّلاً عریضه بخاکپای مبارک اعلیحضرت شاهنشاه عرض کردم پس از
آن عریضه بخدمت جناب جلالتمآب حاجب الدوله عرضه داشتم
که معظّم‌له حمایت خود را دربارهٔ زن و فرزندان من دریغ نفرمایند
که آن بیچارگان گرفتار فقر و پریشانی نشوند چنانچه رسم است هر خانوادهٔ
ئیکه بزرگ و رئیس آنها از میان میرود پریشان و سرگردان میشوند
بعد نامهٔ بزنم نوشتم و او را بوداع آخر یاد کردم و همچنین بفرزندانم نوشتم
امّا همینکه بخیال فرزندان عزیزم افتادم ضعف قلب و حالت رقّتی
بر من دست داد پس از اینکه این کارهای مختصرم را ترتیب دادم
آنوقت گفتم طبیب را خبر کنند چون مشارالیه حاضر شد و احوالم را فت

ملاحظه کرد گفت این تب محل شک است احتمال دارد که مرض طاعون
در من بروز کند پس بهتر آنست که من به پرهیزم و از سایر مردم کناره کنم
آنگاه من را در اطاقی خلوت و دور از مردم جای دادند
ترس و اضطراب من زیادتر شد بواسطهٔ احتیاط و عنوانانیکه طبیب
دربارهٔ من کرده بود همینکه خودم تنها شدم بر وحشت و خیالات
من افزود موهای سرم باز راست شد و عرق از مسامات بدنم جریان
گرفت چنانچه گویا مرا در آب فرو برده اند خواهش کردم اذن
بدهند نوکرم عباسعلی بیاید مرا ببیند این خواهش قبول شد امّا وقتی عباسعلی
فهمید من چه مرضی دارم مثل بچه شروع کرد بگریستن من او را تسلّی دادم
و گفتم یک امری بتو رجوع میکنم که بعد از فوت من تکلیف تو این است
که آنرا انجام دهی و آن تکلیف این است که این نوشتجات مرا بعاشق جانش

برسانی و وداع بازپسین و آخرین خداحافظ مرا از زبانم بگوئی پس دستورالعمل
مسافرت او را دادم و مرخصش کردم ایندفعه که تنها شدم حواسم
جمع شد قدری آسوده تر شدم زیراکه ترتیب کارهایم را داده ام و منتظر دعوت
الهی و مهیای مسافرت ابدی هستم امّا گاه گاهی رعشه بر بدنم میافتد
و خیالات مرا میگیرد باری بقیهٔ آنروز را تا شب احوال من بدین قسم گذشت
آن دو نفر دکتر روسی نیز آمدند مرا ملاقات کردند یکی از آنها گفت این مرض
سوای شدت تب چیزی نیست دیگری گفت از برای احتیاط و خاطر
جمعی بهتر آنست که پرهیز کنیم و معالجات طاعون را معمول داریم
پس (سیروم) طاعون را در من زرق کردند و مسهلات پی در پی دادند
تمام دواهائیکه از برای این مرض نافع است استعمال کردند آنشب را
خیلی سخت گذرانیدم با خیالات پی در پی و هذیانهای لاینقطع پیوسته

خواب میدیدم که مرا بر روی تخته گذاشته اند و در دریا میاندازند چنانچه دیده
بودم با اموات ما تقدم روزهای پیش همین کار را کرده بودند بالاخره هنگام صبح
تب قطع شد و دکترها نیز آمدند مرا دیدند و تشخیص دادند که بهیچوجه اثر طاعون در
من نیست بهرجهت در اینمدت بیست و چهار ساعت مردن خود را یقین داشتم
و جان مرگ را در پیش چشم خود میدیدم که مقصر واجب القتلی خود را در پای
(گیوتین) به بیند

اما در باب مراسلاتیکه در آن هنگام اضطراب نوشته بودم آنها را از برای
یادداشت نگاه داشتم تا بموقع خود از برای زنم بخوانم که بفهمد بچه اندازه من در
مخاطره بوده ام

بیست و سیم آوریل

امروز در مقابل بوشهر رسیده ایم و جهاز لنگر موقتی انداخته است باینخیال

که از اینجا بگذریم اما آن مریض را که در کنار جهاز داشتیم مرده است جسد او را
در کیسه کرده اند و بر روی تخته پیچیده اند بر آن تخته نیز قطعه فلز و زینی آویخته اند
که او را بقعر دریا بکشد و آنجا طعمه ماهیها بشود از برای دفن میت هیچ قاعده
از این سهل تر نیست و چون نیک نظر کنی این شیوه خوش رسم بعضی
هنود است که اموات خود را در آب میاندازند

خیلی عجب است که این دفعه در بوشهر بعد از پرهیز و ادای تکلیفات لازمه
ما را قبول کردند و از جهاز پیاده شدیم

از بصره تا بوشهر عدهٔ زیادی از مسافرین طبقه سیم خود را در آب انداخته بودند
و شناکنان خود را بساحل شط رسانیده بودند یا خود را بقایقها و طرادهها
که از نزدیک میگذشت کشیده بودند عدهٔ این فراریها که از برای خلاصی
خود را در خطر شط و دریا انداخته بودند هفتاد نفر بود و ما یقین داریم اقلاً ده نفر

از آنها غرق شده اند زیرا که شط انقلاب داشت وگذشتن از او با شنا
خیلی دشوار بود

آیا بچه جهة در دفعهٔ اول جهاز ما را در بوشهر قبول نکردند و امروز قبول میکنند و
حال انکه در دفعهٔ اول خطر جهاز ما کمتر بود زیرا که کمتر از امروز طاعون زده در جهاز
داشتیم این تاخیر خسارت کلّی بر من وارد آورده است زیرا که بیست روز
وقت من بیهوده تلف شد و مدّتی بیفائده بر روی شط بصره سرگردان
بودیم اگرچه در بوشهر نیز کار ما هنوز تمام نیست زیرا که ما را برده اند بجزیره
که چندین کیلومتر از بوشهر دور است و هیچکس در آنجا مسکون نیست بلکه گیاه
و آب گوارا هم ندارد مگر آب دریا و هیچ سایه و مأمنی نداریم مگر یک سایه چادر
که شعاع آفتاب سوزندهٔ آن سرزمین بر او میتابد و در زیر چادر بدن ما در حالت
کباب شدن است و هرگاه بخواهیم چای بنوشیم مجبوریم که با آبهای شور چای

طبخ کنیم من از برای حیواناتم هیچ آذوقه ندارم سوای آب شور و نان
و برنج که بعضی از حیوانات آنها را نمیخورند و از برای بعضی هم سازگار
نیست با وجود مواظبت تامیکه عباسعلی در باب آنها دارد روز
بروز عدهٔ آنها کم میشود امروز چهار روز است ما در این جزیره هستیم
و همان روز اول پول زیادی دادیم که از برای ما آب شیرین بیاورند
امّا در مدت این چهار روز نه آب از برای ما آوردند نه دیگر آن شخص را دیدیم
که پول ما را باز دهند

چونکه بساحل رسیده ایم و تدارک مسافرت در خشکی لازم است لهذا اسندی
نوشتم و پیش قونسول فرانسه مقیم در بوشهر فرستادم و از او پول خواستم و
همچنین بتوسط قونسول مزبور تلگرام مفصّلی بخدمت جناب جلالتمآب حاجی الدوله
عرض کردم و از ایشان دستور العمل مسافرت و مراجعت بطهران را خواستم

مدت ده روز منتظر جواب بودم واین انتظار من بیهوده بوده است زیراکه
سبب تاخیر جواب مسامحه و تکاهل قونسول مزبور بوده است که تلگرام مرا
درجیب گذاشته است وبسند من هم نپرداخته است آفسوس که اینطور در
غربت فرانسها حمایت می‌پسندند از قونسولیکه نماینده دولت فرانسه است
بالاخره مدت پرهیز ما تمام شد ومعلوم شد که از طاعون پاک هستیم از برای
من دو روز وقت کافیست که تدارکات قافله خود را تجهیز کنم بسبب اینکه
قفسهای طیور رم تقریباً خالی شده است واز بیست و دو صندوق نباتات
هشت صندوق مانده است وباقی تلف شده است وچون فکر میکنم
که میکنم که هنوز زودتر از چهل روز دیگر بطهران نمیرسیم مضطرب میشوم واز
خود میپرسم آیا اینقدر از گلها ونباتات برای من باقی خواهد ماند که بتوانم
از هر یک آنها نمونه بحضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاه برسانم

واگر بعد از اینهمه زحمات خاطر مبارک یا خاطر بعضی از وزرا درباب من شکوک
یا ناراضی باشد آنوقت خیلی بر من ناگوار است وهیچ نمیتوانم تحمل کنم بار ملامت را
بلکه تاب آرام نمی آورم که خاطر کسی درباب تدین وپاکدامنی من شکوک
شود با این نوع وسواس وخیالات از بوشهر خارج شدم وعمده
نتایج سفرم را در عقب گذاشتم مقصود از نتایج عمده حیوانات بزرگ
وگلخانه ها با بعضی اسباب است که در عقب ماند وخود ما با بعضی از قفسها وصندوقها
روانه شدیم در راههای سخت ودره های طولانی دوازده روز باید این
راههای صعب را بپیمائیم تا به شیراز برسیم از شیراز به بعد راه بهتر میشود
از ییلاقات بسیار خوشم میآید مخصوصاً خوش دارم که با زارعین حرف
بزنم ودرباب زراعت واراضی آنجا صحبت کنم حالا روزها
بر ما خیلی زودتر وآسانتر از روزهای قرنطین میگذرد از طرف

میگذریم مردم بردور من جمع میشوند و خوشحالی میکنند از تماشای جانورها
خصوص میمونها که بیشتر اسباب تماشا هستند ما نیز در میان ایمردمان
قسمت جنوبی ایران به تر دماغی عبور میکنیم و زحمات گذشته را تلافی مینمائیم
تا اینکه بیک دهی رسیدیم که در آنده جشن و تعیشی بود چنانچه تمام اهل قریه
لباسهای تازه و فاخر پوشیده بودند خصوص زنان آنها که بسلیقه من
بسیار ملیح و شوخ بودند و طرز البسهٔ آنها نیز بسیار قشنگ بود بدین تفصیل
که زیر جامه های کوتاه پوشیده بودند که تا زیر زانویشان میرسید و تنبانهای
مخمل مواج پوشیده بودند و برسم ایران دستمالهای ابریشمی بسیار قشنگ
بر دور سرهای نازنین شان چیده بودند بعضی شده ها و آویزها از فرق
تا بروی دوش آنها ریخته بود این آویزها از مروارید غلطه و الماس معقد
نیست بلکه از اشرفیهای دسته دار و طلاهای مسکوک است زر

برای متوسطین یا فقرای آنها بجای دستهٔ اشرفی نقرهٔ مسکوک آویزان است
فقیر و غنی آنها همه با حسن طبیعی و زینت مختصر ملاحت مخصوص دارند
جلوه و ملاحت این زنها بیشتر است از بعضی مادامهای پاریسی که از
کثرت البسه رنگارنگ بهتر است که بجای مترس آنها را بر شاخه های درخت
گیلاس نشانید تا گنجشکها از ایشان بترسند بجای اینکه در خیابانهای
دلگشای پاریس بناز میخرامند و چون بدر مغازه ها میرسند ماسکه
میگذارند و روی خود را میپوشند در اینجا برخلاف زنها بطور ساده گی
با همان دامن های مقنعه که اطراف صورتشان را گرفته است با همان
آویزهای طلا و نقره که خاطر خود را از او خرسند دارند آداب زنان
اینولایت برخلاف رسوم زنان مرکزی و شمالی و مغرب ایران است
زیراکه این زنها بهمانطوریکه از اقوام و اقربای خانوادهٔ روی نمیپوشند

همینطور هم از غریب نمیپرهیزند و رو نمیگیرند حتی از من هم که فرنگی بودم رو نمیگرفتند
و همین مطلب باعث شد که من در آن ده ماندم و روز را در آنجا خوش
گذرانیدم اگرچه (این غلط است که خود اقرار و اعتراف نمایم)
که خیلی دوست میدارم مجالس بزرگی را که در او زنها باشند

ما دیشب تمام شب را در راه بوده‌ایم و قریب چهل کیلومتر از کنار جنگل و
جاده‌های سخت گذشته‌ایم جانورهای ما از کثرت خستگی دیگر تاب ندارند
و چون ما بدین ده رسیدیم ساعت نه بعد از نصف شب بود بنا بر
سکاری چنین قرار دادیم که امروز را در اینجا بمانیم تا حیوانات از کوفت
راه بیاسایند در این منزل مرتع پر علف و آبهای گوارای خوب دارد
و این نعمتی است که در ارض این راه کمتر بدست میآید در زیر سایهٔ درختهای
عظیمی بار گرفتیم و چادر زدیم نزدیک بچادر ما از زیر تخته سنگها چشمه‌های آب

سرد و گوارا جاری میشود و آن چشمه‌ها بهم پیوسته رودخانه تشکیل میشود
از برای ما منزلی بهتر از اینجا پیدا نخواهد شد زیرا که در این قریهٔ بزرگ
آذوقه و شیر و مأکولات فراوانست ما میتوانیم در زیر سایهٔ این درختها
با این آبهای سرد بطور شایستگی راحت کنیم

ممکن است که عباسعلی مردم این ده گفته باشد که من یکی از چاکران
اعلیحضرت شاهنشاه هستم زیرا که مقارن عصر ریش سفیدان قریه
بدیدن من آمدند و چند ساعتی باهم صحبت کردیم و دوستانه چای و قلیانی
صرف نمودیم در اینجا عباسعلی مترجم من است پیش از آنکه
ریش سفیدان ده از منزل من بروند بمن گفتند که فردا در این ده
جشنی دارند و از من خواهش کردند که در جشن ایشان حاضر شوم دیدم
اگر دعوت ایشان را قبول نکنم خلاف مهربانی میشود خصوص نسبت

به نایب که او از من دعوت کرده است

فردا وقت ظهر بی اندازه متعجب شدم زیرا که می بینم قریب دویست نفر
از اهل قریه لباسهای فاخر پوشیده اند با همهمه واجماع بطرف منزل من
میآیند ویکدسته مطرب هم درجلو این جمعیت طبل ونقاره وسرنا میزنند
واز طرف دیگر گله گاو والاغ واسب وقاطر وشتر همه غریبی در آنصحرا
انداخته بودند وقت نهار است واین جمعیت بطلب من میآیند
من چون این هنگامه رانگریستم دیدم این مهمانی مناسب حال وشأن من
نیست میخواهم عذر بیاورم ولی آنها نخواهند شنید ونخواهند پذیرفت
فلهذا لابداً قبول کردم ورفتم چون وارد مجلس شدیم مطربها سازهای ایرانی
میزدند از قبیل نی ونقاره وسنج وسرنا دخترها وزنهای جوان صف
کشیده بودند وبا یکدست دست یکدیگر را گرفته بودند وبا دست دیگر

دستمالهای ابریشمی بسیار قشنگ گرفته بودند ومیرقصیدند ودستمالها را بالا و
پائین می انداختند من خیلی محظوظ ومسرور شدم از پذیرائیکه از روی
میل ومهربانی از من مینمودند

نایب که درمیان آنها آداب غذا خوردن را بهتر میدانست با من بر
سر میز نشست ودیگران همه برروی زمین نشسته برسم ایران غذا میخوردند
پس از تمام شدن نهار باز رقص شروع شد امّا ایندفعه برروی پشت بام
خانه که شکل ایوان وسیعی دارد تمام دخترها وزنها وبچّها جمع شده باهم
میرقصیدند من نیز بالای صندلی نشسته ام وقابهای شیرینی باچای در
مقابلم چیده اند جویا شدم این جشن را از برای کدام عید گرفته اند جواب
دادند که این چند پسر کوچک که در اینجا نشسته اند میخواهیم انگشتشانرا ببریم
من میخواهم بفهمم از برای چه انگشت این اطفال را میبرند اینکار خیلی تازگی

وارد عجله دارم که به بینم و بفهمم که چرا انگشت این پسرها را میبرند
مرا بردند در اطاق مجاور که اسمعیل در آنجا مجری میشد چون در اطاق وارد شدم
و مقدمه را دیدم فوراً فهمیدم که هیچ حکایت بریدن انگشت در میان نیست
و این مقدمات از برای ختنه است و همه جشن از برای این کار بوده است
و من بگمان تماشای انگشت بریدن بیهوده معطل شدم

بیست و ششم اوریل

راه شیراز را در پیش گرفتیم که از وسط دره ها و گردنه های سخت میگذرد در بین راه
بعضی چشمه‌ها و مجاری از نفط دیده شد که بخار و بوی نفط هم از آنها
متصاعد بود در باب نفط از آنجا مستفسر شدم جواب دادند که در این مراتع نفط
مخلوط با آب فراوانست اما نمیتوان آنرا استعمال نمود جهت این است که آنها
نارس و بی ترتیب هستند باید آنها را تصفیه نمود تا قابل احتراق شوند

باز موقع سؤال از برای من پیدا شد که چه جهت باید نفط را از روسیه
خرید در صورتیکه منبع آن در دست باشد   امروز به بلوکی رسیدیم
که در هنگام رفتن دیده بودم که ملخ مثل ابر بر اراضی آن بلوک سایه
انداخته بود و اینک در مراجعت می‌بینم اثری از ملخ باقی نیست تمام
آنها مرده اند و دهاقین و زارعین همه در حالت وجد و بشاشت
هستند و میگویند بکلی خلاص شده اند از آفت آن بلائی که مدت ده
سال اسباب خسارت و خرابی آنها بوده است   حالت رقت
می‌آورد وقتی این اشخاص حکایت میکنند فقر و پریشانی را که در این مدت
مدید از خسارت ملخ خوراکی بر آنها وارد آمده است و قوهٔ آنها تمام
شده است از بسکه در مدت چندین سال مجبوراً با نان بلوط گذران
کرده اند و بعضی از آنها تلف شده اند بسبب اینکه عادت بخوردن

بلوط نداشته اند من میل کردم که لقمهٔ از نان بلوط این بیچاره کان را بچشم از
برایم ممکن نشد که بتوانم آن لقمه را فرو برم گمانم اینست اگر من مجبور بشوم بخوردن
نان بلوط بزودی خواهم مرد بیش از آنکه معده‌ام عادت بکند با غذای این
غذای ناگوار که مثل گلوله خاک میماند و هیچ طعم و مزهٔ ندارد اینست حال
زنده کانی آن طایفهٔ بیچاره که مجبور بدان بودند و هیچ کس بفریاد ایشان نرسیده بود
اگر امسال ملخها پیش از تخم گذاشتن نمرده بودند مسلم است این نان بلوط را
هم ازین بیچاره کان قطع میکردند چنانچه در اول این حکایت شرح دادم
از آنجائیکه این ملخها دیگر محصول صحرائی نداشتند بخورند لابد در جنگلها ریختند
و بلوطها را نیز میخوردند چقدر قوت قلب میخواهد که شخص بدین نوع آفات و خسارت
تاب بیاورد میتوان چارهٔ جست و دوائی آورد که در این نوع قحطیها
کمتر سخت بگذرد مقصود من از دو خط راه آهن است که میتوان بواسطهٔ

او مأکولات را از ممالک پر نعمت حمل کرد و بمملکت قحط زده رسانید
که فقط تفاوت قیمة پیدا میکنند نه عدم تغذیه

امّا از برای حلّ مسئله راه آهن در ایران باید بعضی کسان یکماه نان بلوط بخورند
تا فایدهٔ راه آهن را در مملکت بفهمند

بالاخره دوازده روز بعد از خارج شدن از بوشهر وارد شیراز شدیم در اینجا
من کارهای کاروانرا مرتب میکنم و پول مخارج لازمه را بعباسعلی میدهم
و او را مأمور میکنم که اشیاء باقی ماندهٔ سفر را بطهران برساند امّا خودم
با پست میروم تا اینکه زودتر بطهران برسم زیرا که کارهای لازمهٔ بهار
چنین حکم میکنند

تمام شد کتاب سیاحتنامهٔ مسیو سیمون باغبان باشی که باشارهٔ
امر مبارک بندگان اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شاهنشاه جمجاه

مظفر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطنته و به تشویق جناب
جلالتمآب اجل اکرم آقای حاجب الدوله دام اقباله این چاکر بیمقدار میرزا
رجبعلی متخلص بزرگ از فرانسه بفارسی ترجمه نمود ۱۶ رمضان المبارک ۱۳۱۴